

راه آینده

ناشر اندیشه های پیشرو عصر ما

ماهنامه، شماره دوم، سال اول

جدي ۱۳۸۹ - جنوري ۲۰۱۱

راه آینده

باید از سر روید

بحران نظامی - سیاسی و اقتصادی فراگیر؛ وضعیت کشور را روز تا روز پیچیده می سازد و چشم انداز روشن آینده را تیره و تار. در هر مجلس، محفل، سازمان، تشکیلات، انجمن و حتی در هر خانواده این پرسش که سرنوشت کشور به کجا خواهد رسید؟ مطرح است و هر چند دامنه یی این بحث به صورت گسترده و در سطوح مختلف پهن شده است، اما هنوز که هنوز است، پاسخ در خور، قانع کننده و امید بخش به آن ارایه نشده است.

امیدهای کاذبی که یک دهه پیش با حضور امریکا - ناتو، با سیاست بازیهای ابلهانه در ذهن و روان مردم ایجاد شده بود، اکنون به یاس و نا باوری کامل مبدل شده است.

ماهیت ضد مردمی و ضد دموکراتیک رویدادها و روندهای دو دهه پسین نا کارآمدی جریانها، نهادها و چهره های حاضر در سیاست جاری کشور را به روشنی آشکار ساخته است.

مشخصه اصلی و محوری سیاست بازیهای این دوره راه، فریب، توطئه، دروغ، معامله گری، سازشهای پنهانی برای دستیابی به قدرت و ترفندهای اغواگرانه و دماغوژیک «ماکیاولستی» می سازند.

تداوم این وضعیت هم حاکمیت کنونی و هم حامیان غربی آنرا چنان گرفتار سر درگمی کرده است که دیگر توانایی مدیریت جامعه را از دست داده اند. رویکردهای متناقض در سیاستهای دولت و حامیان غربی اش نگرانیهای جدی را در میان اقشار ولایه های مختلف جامعه، به شدت افزایش داده است.

در کل بحثها، تحلیلها و راهکارهای که تا کنون از سوی حلقه های سیاسی، فرهنگی و رسانه یی مطرح می شوند به دلیل آنکه تنها به تشریح وضع موجود می پردازند و هیچ تصویر روشنی برای عبور از بحران پیچیده و خطرناک کنونی ارایه نمی دهند، نمی توانند به عنوان نسخه های نجات بخش و دلگرم کننده مورد توجه قرار گیرند.

دولت و نیروهای سیاسی خارج از ساختار قدرت که ظاهراً با عنوان اپوزیسیون سیاسی دولت در میدان تعاملات سیاسی جاری حضور دارند و در واقع آبشخور واحدی دارند، هر دو برای طرح مطالبات اساسی اکثریت محروم جامعه گرایش چندانی ندارند. رقابتهای میان دولت و نیروهای سیاسی خارج از ساختار قدرت، بیشتر بر حفظ و کسب قدرت تکیه دارند تا بر سر تحقق منافع مردم.

معامله های پنهانی با نیروهای اپوزیسیون مسلح، خطر احیای فضای اختناق و استبداد قرون وسطایی را روز تا روز بیشتر کرده است. در چنین وضعیتی ضرورت یک بدیل باز دارنده تأثیر گذار برای پاسداری از ارزشهای ارجمند، دموکراسی، آزادی، و عدالت اجتماعی که، منافع اکثریت فقیر، تهیدست و محروم جامعه را جسورانه بازتاب دهد، به عنوان نیاز اصلی امروز کشور مطرح است.

جنبش داد خواهانه و دموکراتیک که سالهاست در نتیجه اشتباهها، انحرافها و کج رویهای فاحش و هم در نتیجه دسایس و توطئه های سازمان یافته ارتجاع منطقه و حامیان بین المللی اش، از متن رویدادهای سیاسی کشور به حاشیه رانده شده است، به دلیل پراکنده گی و سرخورده گی، ظرفیت تأثیر گذاری در روند کنونی را ندارد.

برای از سرگیری کارزار گسترده مبارزات دادخواهانه و طرح شجاعانه مطالبات اساسی اقشار و لایه های فرو دست و محروم و همچنان به منظور تأثیر گذاری در وضعیت جاری، همسویی سازمان یافته نیروها، حلقه های سازمانها و چهره های مستقل ترقیخواه و تحول طلب، به عنوان یکی از وظایف مبرم و تأخیر ناپذیر فرا راه ما قرار دارد.

تحقق این رسالت بزرگ تاریخی، مستلزم پیکار خسته گی ناپذیر و متداوم آگاهی بخش اندیشه یی برای شناخت دقیق سرشت واقعی نظام مسلط جهانی و ارایه راه حل های عملی و مؤثر برای نجات کشور از سیاستهای توسعه طلبانه و استعمارگرانه، بر مبنای دستاوردهای تازه تیوریک و تجارب عملی نهضت دموکراتیک و ترقیخواه جهانی است.

از سوی دیگر روند رسیدن به همسویی و اتحاد استراتژیک و پایدار از همه ما می طلبد تا بر تمامی تمایلات سلیقه یی و رویکردهای ایدئولوژیک گذشته که نه تنها جامعه و کشور ما را به بحران کشانید، بل، دیگر در سطح جهانی کار بُرد ندارد، غلبه کنیم و با صداقت و شجاعت در راستای انسجام ارگانیک جنبش دموکراتیک و دگرگون ساز گام برداریم.

"راه آینده" با درک این مسؤولیت بزرگ، بدون ترس و تردید تلاش میکند و کلیه نیروهای ترقیخواه و به ویژه نسل جوان و تحصیل یافته کشور را برای سهمگیری فعال درین راستا فرا میخواند، چون به قول آن فرهیخته فقید:

"سوختن مرحله دیگری از رویش ماست"

باید از سر روید..."

در این شماره :

- ۱ - باید از سر روید،
- ۲ - نگرشی در مورد نظام مالی و پولی کشور،
- ۳ - تأسیس حزب کارگران پاکستان، اتحاد و افتراق جنبش چپ،
- ۴ - لبخند شیطان،
- ۵ - دشواریهای امنیتی در افغانستان،
- ۶ - مارغه زرین،
- ۷ - ماموریت بحران،
- ۸ - تلاش برای برقراری جهان دیگر،
- ۹ - اوربانا عاشق توست،
- ۱۰ - بهاران میرسد،



احمدضیا صدیقی سپهر

نگرشی تازه یی در مورد نظام بانکی و پولی کشور

نظام اقتصادی و مالی هر جامعه، تصویر گویایی از درجه رشد و انکشاف اقتصادی، نحوه زندگی مردم، استقلال و وابسته گی آن جامعه است. ابزار و وسایل مورد نیاز نظام اقتصادی عمده شامل سیستم مالیاتی، نظام پولی و نظام مالی است که هر یک اثرهای بسیار مهم و گسترده یی در تمامی زمینه های اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به جا میگذارند.

برای این که جامعه بتواند به صورت استوار و مستحکم در مسیر هدفهای مورد نظر حرکت نماید، لازم است سیستمهای مالیاتی، پولی و مالی به عنوان یک مجموعه یی هماهنگ و در هم تنیده در پیوند با دیگر اجزای نظام اقتصادی عمل نمایند و در راستای تحقق اهداف استراتژیک و سیاستهای مقطعی نظام سوق و هدایت گردند.

یکی از اهداف مهم سیاستهای پولی و مالی این است که عرضه و تقاضای کالاها را در حالت تعادل نگهدارد تا این که ثبات قیمتها در بازار به وجود آید. باید در نظر داشت که تحقق این هدف ممکن است وسیله یی برای تحقق هدفهای دیگر مانند استقرار عدالت اجتماعی و اقتصادی و جلوگیری از فشار اقتصادی بر طبقات متوسط و زحمتکشان جامعه باشد. همسویی سیاستهای مالی و پولی در واقع متضمن ثبات اقتصادیست. در نظامهای اقتصادی که در آن عملیه اقتصادی بر پایه معادله «پول - کالا - پول» جریان دارد، معمولاً بانکهای مرکزی به عنوان اندیشه گر و تصمیم گیرنده در نظام بانکی کشورها، سیاستهای پولی را تنظیم و از طریق شبکه های بانکی آن را به مرحله اجرا در می آورند.

سیاستهای پولی بیشتر به حجم نقدینگی توجه دارند در حالی که سیاستهای مالی به ایجاد تعادل در عرضه و تقاضای کالاها در جامعه می پردازند، سیاستهای پولی را میتوان به طور ساده و با افزایش یا کاهش حجم پول در جریان، کنترل و اعمال کرد.

با اهمیت این است که سیاستهای پولی با سیاستهای مالی هماهنگی داشته باشند زیرا ایجاد تعادل در کل اقتصاد بیشتر مستلزم تعادل در دو بخش پولی و مالی است هماهنگی در سیاستهای پولی و مالی موجب خواهد شد تا پس اندازه های ملی به سمت سرمایه گذاریهای زیربنایی و اشتغال سوق داده شود و با افزایش تولید و ایجاد تعادل در عرضه و تقاضای کالاها، پول ملی ارزش واقعی خود را به دست آورد و جامعه از یک نظام اقتصادی نسبی مستحکم بر خوردار شود و مانع بی ثباتی اقتصادی گردد.

بنابر اهمیتی که بانکها در اجرای سیاستهای پولی - مالی دارند، لازم است تا در رابطه به نقش بانکها در رشد و توسعه فعالیتهای اقتصادی درنگی ننمائیم.

امروز بانکها به کمک سیاستهای اعتباری و مالی خود توانایی آن را دارند که وسایل رشد و توسعه اقتصادی و یا برعکس کندی و رکود اقتصادی را در یک کشور فراهم نمایند.

تأسیس حزب کارگران پاکستان اتحاد و افتراق در جنبش چپ

تلاش و جد و جهد، برای تشکیل چنین یک حزب، سالهای متمادی را در بر گرفت. رسیدن به این هدف کار آسانی نبود. زیرا نی تنها احزاب سیاسی با هویت چپ بل، شخصیت‌های سیاسی مؤثر چپ نیز از هم دور افتاده و راه‌های گوناگونی را در مبارزه سیاسی اختیار نموده بودند. اما فعالین جنبش توانستند اقدامی را روی دست گیرند. بدین منظور یک کمیته یی مشترک از جانب حزب کارگر پاکستان و حزب کمونیست مزدور کیسان تشکیل گردید و کمیته تماس‌های وسیع را با احزاب و شخصیت‌های مؤثر آغاز کرد تا تأسیس یک حزب جدید را زیرکار گیرند.

در اثر این تماسها پنج حزب که عبارت اند از: حزب ملی کارگر پاکستان، حزب مزدور کیسان، حزب حقوق ملی، حزب فدراسیون زحمتکش و وطن دوست و انجمن ملی زحمتکش همراه با شماری از شخصیتها و گروه‌های مستقل سیاسی از مناطق مختلف پاکستان، شامل اتحادیه‌های بزرگ صنفی و اتحادیه‌های جوانان بر آن شدند تا کنفرانسی را به غرض بررسی این موضوع دایر نمایند. کنفرانسی که بدین منظور از تاریخ (۲۰ تا ۲۱ مارچ ۲۰۱۰) دایر گردید ادغام هر پنج حزب در یک حزب واحد به نام حزب کارگران پاکستان را به تصویب رسانید.

جلسه مؤسسان، حقوقدان معروف (عابدحسین منتو) را به حیث منشی عمومی و عبدالخالق بلوچ و یوسف مستی خان را به عنوان معاونین رئیس و نعیم شاکر و جاوید خار را به حیث معاونین منشی انتخاب کرد. عایشه امیرعلی به حیث مسؤول اطلاعات، حسن عسکری به حیث مسؤول امور زراعت، صفر حسین سندھو به حیث مسؤول امور کارگران و حمزه ورک به حیث مسؤول جوانان انتخاب گردیدند.

کنفرانس یک شورای (۳۵) نفری را نیز انتخاب نمود که شامل شناخته‌ترین شخصیت‌های سیاسی پاکستان میباشد. همچنان در جلسه مذکور به تعداد شانزده قطعنامه به تصویب رسید که در آنها موقف حزب تازه تأسیس شده، در موضعگیری در مقابل دولت، مبارزه علیه نظام قبیله‌ای و فیودالی، حقوق اساسی مردم، انکشاف اقتصادی و اجتماعی و تأمین عدالت تضمین گردیده است.

تشکیل این حزب در صحنه سیاسی پاکستان به مثابه یک اقدام قابل توجه تفسیر شده است. دیده شود رهبران حزب در مسایل و سیاست‌های بسیار پیچیده مهم پاکستان چه نقشی را بازی خواهند کرد و مهمتر از همه چی گونه خواهند توانست به تجرید طولانی جبهه چپ در صحنه سیاسی پاکستان پایان دهند؟

مخصوصاً این که آنها نتوانسته بودند بر یک قاعده وسیعتر بنا یابند تا بتوانند افکار عمومی را جلب نمایند. اما کوششهای برخی از اعضای جبهه کماکان ادامه یافت. در نوامبر سال (۱۹۸۸) شاخه یی از حزب سوسیالیست و لیگ کمونیستی پاکستان، حزب کارگر پاکستان را تأسیس کردند.



درین حال بعضی احزاب دگر هم به سوی اتحاد گام گذاشتند. از آن جمله در سال (۱۹۹۲) در لاهور کنفرانسی دایر گردید که در آن حزب انقلابی قومی، حزب کارگر پاکستان و حزب محاذ قومی پاکستان به تشکیل یک حزب واحد - حزب عوامی جمهوری (حزب دموکراتیک مردم پاکستان) - موافقه کردند.

به همین ترتیب حزب کمونیست پاکستان و حزب مزدور کیسان، در کنفرانسی که در ماه می سال (۱۹۹۴) دایر شد، به تشکیل یک حزب متحد به نام حزب واحد مزدور کیسان موافقه کردند.

در همان سال در نتیجه کوششهای فراوان، از اتحاد حزب عوامی ملی - حزب ملی پاکستان و حزب سوسیالیست پاکستان، حزب ملی کارگران پاکستان ایجاد شد.

با وجود این کوششها هیچ یک از این ائتلافها نتوانست بدیلی را که بتواند با نظام سیاسی حاکم به مقابله بپردازد تشکیل دهند، بناءً فعالین چپ پاکستان در صدد ایجاد یک سازمان جدید شدند. درین راه حزب ملی کارگر و حزب ملی کیسان پیشگام شدند.

از آغاز سال (۱۹۸۸) تا سال (۲۰۱۰) عده یی از احزاب سیاسی و شخصیت‌های ترقیخواه در صدد تشکیل سازمانی برآمدند تا بتوانند از جنبش چپ نماینده گی و با وضع جدید مقابله کنند.

جنبش چپ در پاکستان از نشیب و فراز های زیادی گذشته است. در واقع تجزیه هند و ایجاد کشور تازه یی به نام پاکستان صدمه جدی بر مبارزه دادخواهان مردم پاکستان بر جا گذاشت. اگر در هند احزاب سیاسی به برکت «سیکولاریسم» و دموکراسی به یک نیروی بزرگ سیاسی مبدل شدند، در پاکستان احزاب جدا شده از پیکره اصلی کشور، خود را در وضع دشواری یافتند. کشور تازه یعنی "پاکستان" بر بنیاد اسلام بنا یافت و زمام اداره آن نیز از همان نخست به دست جنرالانی سپرده شد که شدیدترین شیوه اداره دیکتاتوری را برای کشور اعمال کردند.

برعلاوه، کشور نو بنیاد در سیاست جهانی نیز راهی را در پیش گرفت که کار را برای جنبش چپ دشوار میساخت. پاکستان از همان روز تأسیس به یک متحد استراتژیک غرب مبدل شد. جنرالهایی که اداره امور این کشور را بدست گرفتند - به متحدین غربی - از سرکوب جنبش چپ اطمینان داده و در عهد خود وفادار ماندند.

در چنین شرایطی میتوان پراکنده گی و ضعف جنبش پاکستان را در کنار سایر عوامل تا حدودی توجیه کرد، اما در عین حال نمیتوان از دست آوردهای جنبش چپ به خصوص در مبارزه برای تأسیس اتحادیه های صنفی و جنبش کارگری، تهیج دهقانان برای احقاق حقوق شان و سازماندهی جنبشهای دانشجویی انکار کرد.

مسأله تشکیل یک حزب بزرگ که بتواند سازمانها و حلقات مختلفه چپ را در خود ادغام نماید، از دیر زمانی در پاکستان مطرح بوده، اما نظر به شرایطی که برشمردن آن هم اکنون میسر نیست، هر اتحادی متأسفانه با افتراقی مواجه گردیده و هدف اصلی برآورده نشده است. این کوششها در سال (۱۹۸۱) تجدید شد و نیروهای ترقیخواه پاکستان در صدد تشکیل یک جبهه متحد برآمدند. اینها عبارت بودند از احزاب: سوسیالیست پاکستان، قومی محاذ آزادی، پاکستان مزدورکیسان، عوامی محاذ فکری و حزب انقلابی وطن دوست.

هدف تشکل جبهه دموکراتیک عبارت بود از پایان بخشیدن تسلط نظام قبیله‌ای و استعماری و احیای نقش قانونیت در زندگی سیاسی و اجتماعی و رهایی از نظامی که به وسیله امپریالیسم به پاکستان تحمیل شده است.

متأسفانه چنین اتحاد نیروهای چپ نتوانست یک جنبش عمومی را بر انگیزد. دلیل عمده برای چنین ناکامی این بود که هیچ یک از احزاب اشتراک کننده، در جبهه به طور درستی متشکل نبودند و



لبخند شیطان

در این داستان آمده است :

«... میدید چوچهٔ عندهایی از آشیانه اش افتاده است، چوچه یی که تازه پر و بال کشیده اما پرواز نیاموخته است. گوشت‌های سرخ بدنش در میان برگها آشکار است، شهرهایش هنوز نیچه اند، جنگل را نمیشناسد، برگ را نمیشناسد، مژه میوه های جنگلی را نچشیده است...»

صدای بچهٔ عندهایی را میشنید. صدای مادرش هم می آمد که هراسان از شاخه یی به شاخه یی میپرید، با اضطراب بالک میزد و چوچه اش را از خطر با خبر میساخت؛ مگر چوچهٔ عندهایی، شغال را ندیده بود، شغال را نمیشناخت...»

ببرک ارغند نویسندهٔ متفکر، مطرح و محبوب، از سی سال به اینسو مینویسد و آثارش جایگاه والایی در ادبیات داستانی ما دارد. این نویسنده در پرتو پیروزیهایی که در عرصهٔ واقع بینی کسب نموده است و به گواهی آثارش به ویژه رمانهای پُر آوازه و ماندگار «پهلوان مراد و اسبی که اصیل نبود»، «کفتر بازان» و «سفر پرنده گان بیبال» - که هر یک بیش از چهارصد و پنجاه رويه دارد - یکی از تواناترین و هنرمندترین رمان نویسان کشور به شمار میرود. «لبخند شیطان» مانند سایر آثار این نویسنده، گوشه یی از زنده گی و زیسته های مردم ما را آینه وار بازتاب میدهد. در داستان مایه های روانشناختی و توصیفی در یک وحدت حیرت آور به هم می آمیزند و به همین گونه شرح و بیان خرد شدن ملتی در منگنهٔ جنگ، وکاوش عالمانهٔ روان آدمهای سرخوردهٔ آن، توانمندی شگفت انگیز نویسنده را بیان میدارد. عده یی به این باور اند که رمان «لبخند شیطان» - که یکهزار و یکصد و شصت و نه صفحه دارد - ادبیات داستانی ما را وارد مرحلهٔ جدیدی از تکامل خود ساخته است.

تراژیدی «لبخند شیطان» غنی از عبارات، متلها، کنایات، روایات و به ویژه گویشهای متنوع فارسی دری چون هراتی، هزارگی و پنجشیری... و زبان تاجیکی است که رمان را حلاوت و ویژه گی خاص میبخشد. خوانش این اثر **ارغند** آدم را به یاد گفتهٔ **ژان کانالا** نویسندهٔ فرانسوی می اندازد که در بارهٔ **شولوخوف** گفته بود «او نویسنده ایست که افکارش با هنرش چنان در آمیخته که نمیتوان یکی را از دیگری جدا ساخت و نویسنده بیست که خلاقیت اش عبارات است از بیان زنده گی و انسانیت»

سرفراز گنجی

دشواریهای امنیتی در افغانستان

مرمیهای اسلحهٔ توپدار از ستر و اخفای مطمئین برخوردار اند، این گونه سهولت‌های دفاعی تقرب جبهه یی وسایط ثقیل حربی را به اهداف مورد تعرض نیز دشوار و در بعضی مواقع حتی غیر ممکن می‌سازد، اضافه بر آن استفاده از تجهیزات الکترونیکی و کمپیوتری تعبیه شده در تسلیحات مانند: هواپیما های کشفی بدون سرنشین و هوا پیمای‌های سوپر مدرن «تورنادو»، در اراضی عارضه دار و مستور افغانستان اثرگذاری زیادی ندارد. چنانچه وقتی هواپیماهای بم افگن و قطعات تانک و توپچی که از منابع نامبرده هدف اخذ کرده اند، وارد معرکه می گردند بدون این که هدف دقیقی را دنبال نمایند به سوی محلات مسکونی آتش می گشایند و اگر دو - سه طالبی را نابود سازند ده ها تن افراد بیگناه دیگر را ضمن تخریب محلات مسکونی شان به کام مرگ میفرستند که در حقیقت به جای سرکوب تروریزم مرتکب قتل و تخریب می شوند. این امر که در واقع بی اعتنایی جنرالهای امریکایی و ناتو را در قبال سرنوشت انسان کشور ما نشان میدهد، به گسترش نارضایتی مردم و فضای وحشت و نا امنی دامن زده خاستگاه های وسیع تری را برای تقویۀ صفوف گروه های جنگ طلب و تروریست به وجود می آورد. حوادث خونین سالهای اخیر در ولایات هلمند، ننگرهار، فراه و برخی ولایات دیگر نمونه های بارز بی مسؤولیتی و سبکسری فرماندهان نظامی امریکا و ناتو اند. ولایت قندوز که چند سالی پیش منطقهٔ امنی بود اکنون به پایگاه طالبان در شمال کشور مبدل شده است.

سه - فقدان ارتش آموزش دیده و مجرب و نبود دکترین نظامی در سیاست امنیتی دولت کنونی،

هر دولت مدرن برای تامین امنیت زنده گی شهروندان و دفاع از مرزهای جغرافیایی کشور برنامه های معین ستراتیژیک دارد که در قالب دکترین نظامی تدوین می یابند. در دکترین نظامی ساختار، ظرفیت و انکشاف نیروهای مسلح به اساس نیاز امنیتی کشور، تثبیت مناطق سوق الجیشی، استقرار نیرو ها و چگونه گی کاربُرد آنها برای دستیابی به اهداف ملی - امنیتی معین و مشخص می گردد. به گونهٔ مثال ارتش افغانستان در ساختار خویش قبل از ثور (۵۷) دارای سه واحد بزرگ (قول اردو) بود که در مرکز و ولایات هم مرز با پاکستان چون تجاوز نظامی از آن سمت محتمل به نظر می آمد مستقر بودند، بعدها به اساس نیاز امنیتی آن زمان ناشی از سیاست خصمانهٔ دولت آخندی ایران نسبت به دولت وقت، قول اردوی (نمبر۴) ایجاد گردید و در ادامهٔ شورشهای مسلحانهٔ مجاهدین، ساختار ارتش درشمال کشور نیز توسعه یافت. درستی این دکترین بعد از آن ثابت شد که نیروهای شوروی از افغانستان خارج گردیدند. طوریکه ارتش افغانستان خلاف پیشگوییهای ناظرین در مورد شکست قریب الوقوع اش قبل از این که به دست معامله گران جاه طلب در جناهای مختلف حاکمیت آن وقت فاقد رهبریت سیاسی - نظامی شده و از هم بپاشد توانست سه سال تمام هجوم مجاهدین، ملیشه های پاکستانی و اجیران عربی را عقب زده و حتی در بعضی مناطق آنها را کاملاً سرکوب نماید.

دولت کنونی افغانستان که در حال حاضر با چالشهای عمدهٔ امنیتی نذیر فعالیت توسعه یابندهٔ باندهای تروریستی طالبان، تشدید روبه افزایش زرع و قاچاق تریاک و خودسریهای افراد مسلح غیر مسؤول مواجه است به سبب نبود یک ستراتیژیٔ هدفمند امنیتی نتوانسته تدابیر موثر و سازندهٔ را در قبال تامین امنیت اتخاذ کند. طالبان را که مظهر ظلمت و جهالت قرون اوسطایی و وسیلهٔ استفادهٔ سیاسی در دست پاکستان اند گاهی دشمن و گاهی برادر خواندن، گاهی بر آنها حمله ور شدن و گاهی به آنها منطقه هدیه کردن، آنها را گاهی افراطی و گاهی معتدل نامیدن، همچنان عجز و ناکاره گی در برابر قدرت خانمانسوز تریاک و یا بی تفاوتی در مقابل بیداد گریهای دزدان و غارتگران مسلحی که جایگاه در رده های گوناگون حاکمیت دارند، همه و همه سردرگمی حکام کنونی در جهت دریافت راه های تامین امنیت را بازگو می کند.

اوضاع امنیتی کنونی کشور در حالیکه از یورش ارتش امریکا بر مواضع طالبان و راندن آنها از اریکهٔ قدرت نُه سال میگذرد، هنوز هم آشفته و بدون دورنمای روشن باقیمانده است. ثمر این یورش تعویض طالبان به وسیلهٔ یک ادارهٔ عبوری بی کفایت بود که در تداومش به تشکیل دولت مؤقت اسلامی و بعد جمهوری اسلامی افغانستان انجامید. نظام حاصل شده از این جمهوریت تاکنون نتوانسته است پیروزی مشهود در تأمین ابتدایی ترین حقوق شهروندی انسان جامعهٔ ما یعنی امنیت جانی آن ارایه دهد. سخن گویان دولت از بیان واقعیت و اعتراف به ضعف و ناکاره گی شان طفره رفته تداوم جنگ و بی ثباتی را بهانه قرار می دهند. مسؤولان جمهوری اسلامی بدون این که در پی جستجو و دریافت راه های معقول و سنجیده شدهٔ بیرون رفت از بحران باشند، در حقیقت با ناآگاهی و ناتوانی خویش ایجاد موانع را درین راستا سبب می شوند. اگر نگاهی بر جریان حوادث در سالهای اخیر افکنده شود میتوان سه عامل اساسی بازدارندهٔ تامین امنیت را برشمرد:

یک - نا توانی دولت در برنامه ریزی اقتصادی که زمینه را برای گسترش بیداد گرانهٔ فقر و تنگدستی فراهم نموده باعث می شود تا باندهای تروریستی، شبکه های مافیای مواد مخدر و گروه های مسلح غیر مسؤول از میان افشار بدون روزگار و تهیدست جامعه سربازگیری نمایند.

دو - کار بُرد غیر مؤثر و آسیب رسان نیروهای نظامی خارجی، جنرالهای امریکایی و دیگر هم پیمانان شان در ناتو هنگام طرح پلانهای عملیات محاروبی، بر فرا گرفته های کلاسیک خویش در مدرسه های نظامی و تجارب اندوخته شده در جنگهای بین الارتشی (جنگهای منظم) که زمینهٔ تطبیقی در شرایط افغانستان ندارند، تکیه نموده و سبب مصرف بیهودهٔ نیروی انسانی و تجهیزات نظامی می گردند.

ناتو و نیروهای امریکای در جنگهای یوگوسلاویا و عراق با ارتشهای منظم روبرو بودند، در آن جاها هواپیما در برابر هواپیما، توپ و تانک در برابر توپ و تانک و سرباز در برابر سرباز می جنگید که در نتیجه به دلیل برتریت تسلیحاتی ناتو و امریکا، ارتش یوگوسلاویا از «کوسووا» رانده شد و ارتش صدام حسین هم در چند روزی متلاشی گردید، اما همین که لانه های تروریستی در عراق به فعالیت آغاز نموده و تروریستها در مقابله با امریکا از شیوه های توصل به حملات انتحاری و جنگهای چریکی مانند حمله و فرار کار گرفتند، نظامیان امریکا به علت عدم آماده گی قبلی و نداشتن برنامهٔ عمل مشخص بعد از سقوط رژیم صدام حسین با این تصور واهیانه که اگر صدام برود دموکراسی می آید، درگیر بُن بستی شدندکه تا امروز گرفتار آن اند.

وضع درگیریهای مسلحانه در افغانستان تصویر دیگری دارد. اینجا نی ارتش «میلوسوویچ» و نی ارتش «صدام» در برابر امریکا و ناتو صف بسته اند که با تثبیت کوردینات؛ طعمهٔ بم و راکت شوند و نی جنرالهای نظامی، جنگ بر ضد امریکا را سوق و اداره می نمایند بل، دسته های تروریستی وابسطه به طالبان و باندهای مسلح قاچاقچیان مواد مخدر اند که در گذشته از منابع امریکای، پاکستانی و دیگر کشورهای حامی تغذیه می شدند و امروز از وضع به وجود آمده در نتیجهٔ بی کفایتی رژیم و حضور بی ماهیت مربیان قبلی خود سود می برند و امنیت مردم را به گروگان می گیرند.

از سوی دیگر تجربهٔ مداخلهٔ نیروهای مسلح شوروی سابق در درگیری دولت جمهوری افغانستان با مجاهدین و ملیشه های پاکستانی و عربی با صراحت برجسته ساخت که هر نوع بی توجه یی و کم بها دادن به ویژه گیهای ساختار توپو گرافیک کشور ما؛ میتواند سرنوشت جنگ را به سمت نامطلوب سوق دهد.

افغانستان کشوریست که اراضی پر عارضه دارد، همه جای این سرزمین را کوه های مرتفع و در بعضی از مناطق پوشیده از جنگل احتوا کرده اند که در برابر حملات هوایی و یا تهدید اصابت

دلایل ناتوانی امنیتی دولت را در عوامل زیر می توان جستجو کرد:

– هر نظام سیاسی همانگونه که در بخشهای متعدد حیات جامعه به افراد متخصص و کارشناس نیازمند است، برای تأمین نظم اجتماعی، حفظ امنیت شهروندان و دفاع از تمامیت ارضی کشور، نیز به اهل تخصص و دانش مسلکیی دارای توانمندی تشخیص وظایف ستراتیژیک و سوق و ادارهٔ ارگانهای دفاعی - امنیتی به مقصد دسترسی پیروزمندانه به اهداف مطروحه ضرورت دارد. ولی در کشور ما این ارگانها را از سطوح ستراتیژیکی - اوپراتیفی تا قدمه های تاکتیکی - اجرایی (قرارگاه وزارت دفاع - ستردرستیز تا کندک و تولی) افرادی در اختیار دارند که بیشتر شان حتی از دانش اولیهٔ نظامی بهره مند نیستند.

آنها در دوران "جهاد" به صفوف "مجاهدین" فرا خوانده شده بدون این که با روحیهٔ خدمت به مردم تربیت شوند، اوصاف عالی و دسپلین آهنین نظامی را فرا گیرند صرفاً استفاده از اسلحهٔ دست داشته را آموختند و آن را در برابر هر زنده جان استعمال کردند.

اکنون برخی از آنها به درجات بلند نظامی نایل شده در رأس مراجع مهم تصمیمگیری قرار گرفته اند، اگر محدود کادرهای آموزش دیده و کار آرموده از ارتش سابق در سالهای اول استقرار حکومت کنونی در صحنه حضور داشتند در نتیجهٔ برخورد ایدیالوژیک و غیر منطقیی حکومت به تدریج از ادامهٔ خدمت محروم گردیدند.

– در نه سال گذشته که زمان کافی برای احیای مدارس متوسط و عالی نظامی چون مکتب حربیه و دانشگاه ها (حربی پوهنتون، اکادمی تخنیک و پوهنتون هوایی و مدافعهٔ هوایی) در اختیار بود کمترین اقدامی درین زمینه به عمل نیامد، اگر این مدارس در همان ابتدا احیاگردیده و به فعالیت آغاز می کردند امروز کشور ما نسل جدیدی از کادر های تحصیل کردهٔ نظامی در اختیار میداشت، حتی حکومت توجه نکرد تا افرادی را برای کسب دانش اکادمیک نظامی به کشورهای که بدون آنهم میلیاردها دالر را در افغانستان هزینه می کنند بفرستد.

– در کشور ناامنی چون افغانستان، موجودیت ارتش کادری منظم و بر مبنیی مکلفیت به خدمت عسکری از نیاز های اولیهٔ امنیتی محسوب میگردد.

آنچه که در ساختار کنونی قدرت دولتی به نام اردوی ملی مسمی شده در ماهیت یک نهاد شبه نظامی قراردادی است که برای اغفال تأمین کننده گان خارجی هزینهٔ مالی اش، نام اردوی ملی را به آن داده اند. بدنهٔ اصلی کادر رهبری و ستون تشکیلاتی آن را که در ظاهر به قول قدیم - قطعات و جزواتماها نامیده می شوند - بیشتر مجاهدین سابق تشکیل می دهند، آنها بنا بر داشتن خصلتهای متضاد با دسیپلین عسکری که از گذشته در خود حفظ کرده اند و عدم بهره مندی از تربیهٔ متداول نظامی، توان پاسخگوی به نیازهای وظیفوی اردو را ندارند. شماری از جوانانیکه در سالهای اخیر بعد از سپری نمودن دوره های آموزش مستعجل و کوتاه مدت به اساس قرار داد وارد "اردوی ملی" شده اند نمی توانند نقش سازنده یی در ارتقای قابلیت محاروبی این تشکل ایفا نمایند زیرا از یک جانب در مدت کوتاهی که به مقصد آموزش پیشبینی شده است به مشکل تصور میرود تا یک سرباز که تازه چوکی مکتب یا اشتغال در چوپانی و دهقانی و یا بیکاری را ترک نموده، بتواند حتی اولین حرکت سربازی یعنی "وضعیت اساس" را به درستی فرا گیرد، چه رسد به اجرای وظایف سنگین امنیتی، از جانب دیگر تعدادی، به خاطر فقر و تنگدستی دامنه دار با انگیزه های پولی به "اردو" مراجعه می کنند و همین که یک مقدار پول در کیسه یافتند فرار را بر قرار ترجیح می دهند.

وضعیت کنونی "اردوی ملی" می رساند که مسؤولین حکومت به دلیل تسلط گرایشهای امریکایی در سیاست نظامی شان ارتش قراردادی و یا اجیر ایجاد کرده اند و عنعنۀ دفاع از وطن را که در درازنای تاریخ بر بُنیاد میهن دوستی و روحیهٔ احساس مسؤولیت←

شهروندی استوار بوده و آزمون زمان را پیروزمندانه سپری کرده است همانند اقتصاد، بازاری ساخته اند. آنها می خواهند تعهد افراد را برای انجام وظایف دفاعی که در اصل وظایف میهنی اند با پول خارجی بخرند و بدینوسیله رسالت دفاع از میهن را به امر اجرتی مبدل سازند.

راه های بیرون رفت از دشواری ها می توانند اینها باشند:

۱ - برنامه های اقتصادی یا بهتر است گفت: بی برنامه گی

اقتصادی کنونی که منبع اصلی ادامه بحرانهای سیاسی - امنیتی و اجتماعیست مورد بازنگری قرار گیرد و تصمیم کارساز و مؤثر درین راستا اتخاذ گردد. (بحث درین عرصه به کارشناسان امور اقتصاد محول می گردد).

۲ - نیرو های نظامی خارجی تا هنگامیکه از مردم افغانستان

و مراجع ذیدخل بین المللی ضرب الاجل بازگشت دریافت می دارند، برای این که بیشتر موجب کشتار بی گناهان و تخریب زیستگاه شان نگردند، هواپیماهای جنگی و اسلحهٔ ثقیل خود را در پایگاه ها نگهداری نموده از کار بُرد بی هدف و بی ثمر آنها خود داری ورزند. پرسونل پیاده نظام قبل از این که به مقصد سرکوب لانه های تروریستی طالبان سفربر شوند، باید رهنماییهای لازم در بارهٔ مصوونیت اهالی ملکی از فرماندهان خویش به دست آورند، زیرا نهایت بی مسؤولانه است، آنگونه که حوادث نشان می دهند؛ اول قتل کرد و بعد معذرت خواست.

برای نیرو های نظامی خارجی بهتر و مؤثر تر خواهد بود به جای این که خود در ابعاد گسترده از زمین و هوا وارد عمل شوند و نتایج منفی و زیانبار حاصل نمایند، برنامهٔ برای معاونت حکومت در جهت ایجاد ارتش منظم به ویژه آموزش و تجهیز واحد های ضربتی ضد تروریستی و واگذاری کامل مسؤولیت امنیتی به آنها که سهولتهای هزینه یی برای دول مربوط را هم در پی خواهد داشت روی دست گیرند، تا بتوانند عودت خویش را نیز در چشم انداز داشته باشند. در غیر آن همانگونه که «پاپ دوهوپ شفر» دبیر کل سابق ناتو میگفت: "ما دیر زمانی در افغانستان باقی خواهیم ماند" و معضلهٔ افغانستان به معضلهٔ مزمن آیرلند شمالی و باسکهای اسپانیوی مبدل خواهد گشت.

۳ - حکومت موجود در مقطع کنونی تا زمانیکه مردم کشور

ما دارای یک دولت واقعاً دموکراتیک و حاکم بر سرنوشت خویش می گردند، مسؤول نظم و تضمین زنده گیی مصئون و عاری از خطر برای باشندگان این سرزمین بوده، وقت آن رسیده است تا از پناه حضور نظامیان خارجی سر بیرون کند و در حد مقدور ابتکار عمل را به دست گیرد، بدین معنی که:

- در گام نخست باید قانون مکلفیت عمومی عسکری بر اساس خدمت اجباری دو ساله برای تمام شهروندان واجد شرایط، نافذ و مرعی الاجرا قرارگیرد. این امر باعث خواهد شد تا اردوی قراردادی کنونی جایش را به یک ارتش منظم تخلیه نموده رسالت دفاع از میهن از قید پول و قرار داد رهایی یابد و دوباره به وظیفهٔ همه گانی تبدیل شود.

- افراد مسلح غیر مسؤول که در سرتاسر کشور به ویژه در مناطق به ظاهر امن و خارج از ساحهٔ نفوذ طالبان فرمانروایی می کنند و عامل اساسی تاراج، آدم ربایی، زرع

و قاچاق تریاک اند، باید منحل و خلع سلاح گردند، بدیل آنها طبق قانون جدید مکلفیت، ساختار تشکیلاتی جدید ارتش و نیازهای اوپراتیفی ستر درستیز اکمال و استقرار یابد.

- درجه داران غیر مسلکی و فاقد تحصیلات نظامی که مقامهای کلیدی و دارای صلاحیت تصمیم گیری در وزارت دفاع و ستردرستیز را در اختیار دارند، به اساس رشته های آموزشی و وظیفوی قبل از "جهاد"، اگر چنین چیزی داشتند، گماشته شوند و به جای آنها افسران تحصیل کرده، کار آزموده و با تجربهٔ که در سالهای اخیر بنابر ناگزیری تسلط انارشیزم، جهالت طالبی و برخورد غیر مسؤولانهٔ حکومت، انرژی و وقت شان را وقف کار های شاقه و مزد بگیر به خاطر امرار معیشت نموده اند تقرر یابند.

- مدارس و دانشگاه های نظامی دوباره فعال گردند تا فرزندان میهن برای کسب آموزش درین عرصه بار دیگر بسیج شده و آنچه فرا می گیرند در ادامهٔ خدمت صرف دفاع از منافع مردم و وطن نمایند.

- به مقصد ردیابی و سرکوب باندهای تروریستی، شعبات کشف نظامی و واحدهای ضربتی در جنب قطعات و جزواتمهای بزرگ ایجادگردند. پرسونل شعبات و واحد های نامبرده نی در یک دورهٔ آموزشی کوتاه آنگونه که تاکنون رایج بوده بل، در یک پروسهٔ تعلیمی باکیفیت و کافی از نظر زمانی تعلیم و تربیه دیده آمادهٔ خدمت گردند.

- دامن تریاک از سرزمین ما برچیده شود.

افغانستان امروز به بزرگترین منبع تولید و ترافیک تریاک در دنیا

مبدل شده که نی تنها مایهٔ شرمساری مقامات حکومتی است بل، تمام انسانهای که چه در داخل کشور زیست می کنند و یا در گوشه و کنار دنیا، با هویت افغانی حیات به سر می برند از منسوب بودن شان به این منبع، رنج فراوان را متحمل می شوند. از سوی دیگر وابسته گی بخش عمدهٔ پول دورانی داخلی به معاملهٔ تریاک، شبکهٔ پهنوار و به مشکل کنترل شوندهٔ مافیای مسلح را به وجود آورده که زنده گی معمول و نورمال جامعه را مکدر و آشفته ساخته است. اگر وضع اینگونه ادامه یابد، در آیندهٔ نه چندان دور با همه کودتاهای که در گذشته داشتیم اینبار شاهد کودتاه و حکومت مافیای تریاک خواهیم بود.

برای بیرون رفت ازین فاجعه راه های زیر مورد ارزیابی قرار میگیرد:

۱ - مامورین عالیرتبهٔ حکومت، ناتوانی خویش را در مبارزه بر ضد زرع و قاچاق تریاک همیشه با بلند بودن درآمد آن برای زارعین و بر این مبنی انصراف آنها از بازگشت به زراعت عنعنوی مرتبط ساخته و بدینوسیله سعی می ورزند تا خود را از مسؤولیت کنار بکشند. آنها فراموش می کنند که همین زارعین طی قرنهای متمادی، خود و مردم کشور را با زراعت عنعنوی تغذیه کرده و دنبال پول ناجایز که زنده گی دیگران را متضرر می سازد نرفته اند درحالیکه تریاک را مردم ما از قرنها بدینسو می شناسند، پس چرا امروز باید مرتکب اینگونه اعمال شوند؟

دلایلش در برخورد غیر مسؤولانه با این مسأله و نبود سیاست معقول و ثمر بخش کشاورزی نهفته است، در غیر آن اگر استدلال

میشودکه نظم زراعت در نتیجهٔ چندین دهه جنگ برهم خورده و بیشتر زارعین سابق به اسلحه روی آورده اند، فراموش می گردد که در سالهای اخیر چون دیگر جنگ سراسری در کشور وجود ندارد فرصت کافی در اختیار بود تا به یاری ملیاردها دالر سرازیر شده، این نظم دوباره احیا می گردید.

برای حل این معضله ضرور است تا در تفاهم با جامعهٔ بین المللی، هزینهٔ مورد نیاز که بتواند رجعت آبرومندانۀ کشاورزان را به زرع حبوبات عنعنوی تأمین و تضمین مالی نماید، آماده گردیده و برنامهٔ مؤثری برای کاربُرد آن رویدست گرفته شود زیرا بالاخر باید درک گردد که اگر زرع تریاک در افغانستان صورت می گیرد، صدها تُن هیروئین تولید شده از آن، ملیونها زنده گی را در کشورهای دیگر به تباهی می کشانند. بناءً مصرانه از جامعهٔ بین المللی تقاضا گردد تا با جدیت تمام درین رابطه دست به کار شود. بر علاوه لازم به نظر می آید که تیمهای کاری؛ متشکل از آگاهان دلسوز به خاطر پیشبرد کار توضیحی - اقلناعی در میان زمینداران ایجاد و فعال شوند.

۲ - فساد در دستگاه اداری حاکم زمینهٔ اطمینان را برای

فعالیت آزاد و بی هراس قاچاقچیان مساعد می سازد. از

سوی دیگر پنهان و عمق فساد در دستگاه حکومت موجب

گردیده تا قاچاقچیان تریاک شبکه های حمایتی خویش

را در درون حاکمیت به راحتی کارگذاری کنند.

اگر هدف این باشدکه منابع حمایه و تشویق زرع تریاک نابود شوند، دستگاه حاکم ناگزیر است عملیات تصفیوی را قبل از همه در داخل خودش راه اندازی کرده ارگانهای قانون گذاری و اجرایی، نهادهای عدلی و قضایی و نیرو های نظامی و انتظامی را از وجود مجرمین و مفسدین پاک سازد، در غیر آن همهٔ تقصیر را به زارع و زمیندار حواله کردن حرفیست بی بُنیاد و میانتهی.

۳ - مبارزه با زرع و قاچاق تریاک نیازمند نیروی سالم

انتظامیست. پلیس کنونی افغانستان بنابر نبود ظرفیت کادری و پرسونل آموزش دیده و کارآگاه در وضعیتی قرار ندارد که بتواند وظایفش را به درستی انجام دهد. بخشی از پلیس را افراد مسلح بازمنده از دوران جنگهای سالهای هشتاد مسیحی تشکیل می دهند که در بسا موارد خود ناقض حقوق بشر و حامل و ناقل تریاک اند.

به مقصد دسترسی به اهداف مطروحه ضرور پنداشته می شود تا دستگاه موجود پلیس دستخوش اصلاحات بُنیادی گردیده افراد بدون فهم مسلکی و با سابقهٔ جرمی از آن اخراج گردند. پرسونل پلیس باید به وسیلهٔ فارغان مکاتب بعد از یک دورهٔ معین آموزش تخصصی اکمال گردیده و شرایط برای تربیهٔ کادر رهبری در دانشگاه های انتظامی داخلی و خارجی فراهم شود. همانظوری که برای سرکوب باندهای تروریستی به واحدهای خاص در ارتش نیاز است، پلیس هم باید واحدهای ویژهٔ مبارزه بر ضد زرع و قاچاق تریاک را تربیه و استخدام نماید، درین صورت میتوان از آغاز اولین گامهای عملی درین عرصه صحبت به میان آورد.

اگر وضع امنیتی کشور در مسیر و روال پر آشوب کنونی نگهداری شود، اقدامات و برنامه های کاری حکومت مانند گذشته همه مقطعی، ناسنجیده شده و مصلحتی باشند و تدابیر جدی در جهت مهار کردن بحران و استقرار ثبات پیشبینی و عملی نگردند، افغانستان باید خود را برای زیست طویل المدت در پنجال هیولای تروریزم و رنج و عذاب نامنی و بی ثباتی آماده سازد. نه سال گذشت، سالهای دیگری نیز بدین منوال میگذرند.

سخنرانی ویکتور هوگو در مجمع قانونگزاری فرانسه جنوری ۱۸۵۰

برای پی ریزی جامعه یی بکوشیم که در آن حکومت بیشتر از یک قاتل عادی حق قاتل بودن را نداشته باشد و وقتیکه بیشتر از یک قاتل عادی حق قاتل بودن را نداشته باشد و وقتیکه به صورت حیوان درنده عمل کند، با خودش نیز چون با حیوان درنده عمل شود.

برای پی ریزی جامعهٔ بکوشیم که در آن جای کشیش در کلیسای خودش باشد و جای دولت در مراکز کار خودش، نه حکومت در موعظه مذهبی کشیشان دخالت کند و نی مذهب به بودجه و سیاست دولت کاری داشته باشد.

برای پی ریزی جامعه یی بکوشیم که در آن، همچنانکه قرن گذشته ما قرن اعلام تساوی حقوق مردان بود، قرن حاضر ما قرن اعلان برابری کامل حقوقی زنان با مردان باشد،

برای پی ریزی جامعه یی بکوشیم که در آن آموزش عمومی و رایگان، از دبستان گرفته تا کلژدوفرانس، همه جا راه را به یکسان بر استعدادها و آماده گیها بگشاید. هر جا که فکری باشد کتابی نیز باشد. نی یک روستای دبستان باشد، نی یک شهر بی دبیرستان، نی یک شهرستان بی دانشگاه و همهٔ اینها زیر نظر و مسؤولیت حکومتی لائیک، حکومتی کاملاً لائیک، حکومت مختصراً لائیک.

برای پی ریزی جامعه یی بکوشیم که در آن بلای ویرانگری به نام گرسنه گی جایی نداشته باشد. شما قانونگذاران، از من بشنوید که فقر آفت یک طبقه نیست، بلای همه جامعه است. رنج فقیر تنها رنج یک فقیر نیست، ویرانی یک اجتماع است. احتضار طولانی فقیر است که مرگ حاد توانگر را به دنبال می آورد. فقر بدترین دشمن نظم و قانون است. فقر نیز، همانند جهل، شیئی تاریک است که الزاماً میباید سپیده یی بامدادی در پی داشته باشد.

عباس خروشان

ماموریت بحران

یک نگاه سطحی به روزنامه ها گراف افزایش تروریزم را طی (۹) سال گذشته نشان می دهد، چنانچه تروریزم تا مراسم جشن و خیمهٔ لویه جرگه راه می یابد و به ندبه و زاریهای مقامات حاکم وقتی نمی گذارد.

چیز بسیار شگفت انگیز این است که یک بخش طالبان در بدنه و رهبری دولت موجود لم داده است که در هر فرصت مناسب صدای پشتیبانی و همنوایی خود را به انحای گوناگون در دفاع و توجیه از تروریزم طالبان بلند می کند.

معلوم نیست که طالبان چه تابوی است که از دولت افغانستان گرفته تا همسایه گان و حتی امریکا و اروپا در جهت تقویه، بزرگنمایی و اهمیت آنها هم صدا چهچه می زند.

همسایهٔ نیک ما پاکستان نه تنها طالب تروریست را پناه می دهد، بل، امور سازماندهی، پرورش، تربیت و تنظیم آنها را به عهده دارد و حلقات خاصی قدرت در آن کشور حتی اجازه دارند در جلسات رهبری طالبان شرکت ورزند یا به عباره دیگر رهبری طالبان را در جنگ علیه افغانستان رهبری کنند.

هدایت جنگ علیه افغانستان برای پاکستان امر مشکلی نیست زیرا به قدرکافی کادر نظامی، سیاسی و استخباراتی ورزیده و آزموده که میراث چند دهه جنگ علیه افغانستان است در اختیار دارد و نیز هزینهٔ چندانی بر نمی دارد به خصوص که مبالغ کلانی را از جیب امریکا بر می دارد.

اینها یک ادعای صرف نیست، برای مردم افغانستان اظهر من الشمس بود و است و برای جهان نیز دیگر اشکار گردیده است.

تکیهٔ ما برای اثبات حقیقت مداخله چند ده سالهٔ پاکستان که امروز اسناد فراوانی در مورد آن وجود دارد، مثل صدها مقاله و کتاب از منابع خود پاکستانیها، افشاگریهای ویکی لیکس و حتی مصاحبه های اخیر پدر پاکستانی طالبان نیست، بل، چیزی است که با جسم و جان رنجها و تلخیهای آن را تجربه کرده ایم.

ادامهٔ : نگرش تازهٔ در مورد نظام بانکی . . . از صفحهٔ اول

معضل اساسی رشد اقتصادی کشور در بُعد داخلی این است که، از یکسو بدون ایجاد تأسیسات پایه یی و زیرساختهای اساسی، رشد، انکشاف، بازسازی و توسعهٔ اقتصادی کشور مقدر نیست و از سوی دیگر بنابر کمبود وسایل و نبود زمینه ها و علل تشویقی، روند سرمایه گذاری با مشکلات فراوانی همراه است و بسیاری از سرمایه گذاران داخلی که تضمینی برای ادامهٔ فعالیتهای اقتصادی خویش ندارند در پی انتقال سرمایه و ثروتهای انباشتهٔ خویش از کشور اند.

با آن که تاکنون دولت افغانستان کدام برنامهٔ علماً تنظیم شده را در ارتباط به انکشاف اقتصادی ـ اجتماعی کشور طرح، تدوین و تصویب نکرده است و صرفاً به طرح **سیاستهای اقتصادی مبهم که فاقد سرشت انکشافی** اند اکتفا نموده است، ولی نباید نادیده گرفت که برخی اقدامهایی هم به منظور بهبود وضعیت اقتصادی کشور روی دست گرفته شده است، که در صورت تحقق آن میتوانست به امر انکشاف و ترقی کشور مؤثر واقع گردد. به سلسلهٔ این اقدامها مطابق الگوهای توصیه شدهٔ بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی بعد از سقوط الیگارشی طالبان و به میان آمدن شرایط جدید، از سوی حاکمان کشور و حکومت افغانستان تلاش صورت گرفت تا با تأسیس بانکهای خصوصی زمینهٔ توسعه و گسترش فعالیتهای بانکی فراهم گردد و این فعالیتها در راستای تحقق برنامه ها و سیاستهای اقتصادی دولت سمت و سو داده شود.

قبل از آن که اقدامات دولت را در عرصهٔ فعالیتهای بانکی و پیامدهای آن را به تحلیل بگیریم، مفید است تا یک نظر گذرا به پیشینهٔ فعالیتهای بانکی کشور افکنیم:

نخستین بانک مدرن در سال (۱۳۱۲) خورشیدی با سرمایهٔ ابتدایی (۳۵ میلیون افغانی) معادل سه و نیم میلیون دالر امریکایی به نام «بانک ملی» تأسیس شد و در پی آن در سال (۱۳۱۸) خورشیدی، بانک مرکزی

جمهوری اسلامی ایران حد اقل در تبلیغات با طالبان همسویی دارد و با شدت و وسعت همان حرفهای را قلقله می کنند که طالبان به زبان می آورند، اسناد که از طرف ویکی لیکس انتشار یافت مطالب و ادعاهای بیشتری را مبنی بر مداخلات ایران در افغانستان افشا می کند.

خود امریکا و اروپا نیز چنان تصویر ترس آور و وحشتناک از جنگ نقاشی می کنند که انسان گمان می کند از سر زمینی دیگری غیر از افغانستان سخن می گویند، آنها به اندازهٔ در مورد قدرت و تواناییهای تروریزم بزرگنمایی و مبالغه می کنند که تصور می شود چنین وظیفه یی را به عهده دارند، جدا از آنکه شایعات چیزهای بیشتری را در مورد همکاریهای غرب با تروریزم و مافیای مواد مخدر ارایه می دهد، آنهم تا حدی که رئیس جمهورکزی در سخنرانی خود در کنفرانس صلح هر چند با شوخی از احتمال تبنای نیروهای خارجی با طالبان صحبت می کند.

امریکا مبالغ کلانی را به پاکستان تخصیص می دهد در حالیکه محلات مصرف آن را می داند، همچنان که برای ساحه های جنگی در افغانستان زیر نام پروژهٔ صلح تخصیص داده اند که مستقیماً به جیب طالبان خواهد ریخت.

امروز دیگر معضلهٔ تروریزم تنها به جنوب و شرق محدود نیست، بل، غرب و شمال کشور را نیز در بر گرفته است، در حالیکه قبلاً چنین نبود، در این مورد نی تنها غرب و کشور همسایهٔ ما پاکستان حتی خود دولت افغانستان به ایجاد، مسلح ساختن و تمویل شبکهٔ طالبان و تروریزم متهم است، آقای کزی باری با صراحت از رفتن به سوی طالبان صحبت کرد.

ظاهراً همه می دانند که طالب شدن چیزی بیشتر از داشتن یک قبضه ریش، یک دستار، یک میل سلاح و یک پارچه سپید که از چوبی بیاویزند، نمی باشد، ما ریش، دستار و پارچهٔ سفید به فراوانی داریم، فقط یک میل سلاح لازم است تا یک نفر به طالب

مبدل شود، چیزی که بسیاری از قدرتهای داخلی و خارجی به آن مشغول هستند.

مناطق مرکزی که آرامترین بخش کشور است، به شدت تحت فشار قرار دارد تا شامل بُحران شود، مناطقی که به جرم آرام بودن از هرگونه توجه به دور مانده است، مناطقی که در طی (۹) سال سلطنت دموکراتیک و حضور غرب شامل هیچ پروژه یی انکشافی، بازسازی، شهر سازی، سرک سازی و . . . نشده است و به انواع مختلف، هم از جانب دولت و پارلمان و هم از جانب طالبان تحت فشار قرار داشته است و حتی برخی از رسانه ها نیز با اهانت به سنن و عقاید آنها میخواست آنها را تحریک به اقدامات مشابه کند تا بُحران وسیع تر شود و تا اعماق مناطق مرکزی نفوذ کند.

یکی از تیوریهها در سیاست ایجاد عمدی بُحران برای نایل شدن به اهداف است، ظاهراً تمامی نیروهای ذیدخل در مسألهٔ افغانستان از این مقوله پیروی می کنند، شاید هرکدام به تنهایی فکر می کنند که پس از رسیدن به اهداف خویش میتوان بُحران را کنترل کرد و به سود منافع خودی هدایت نمود، اما واقعیتهای تاریخی حداقل سه دههٔ گذشته واضح می سازد که این بُحرانهای عمداً ایجاد شده با ریختن خونها و ویرانیهای فراوان هم، کنترل نخواهد شد و یا شاید اصل ایجاد بُحران و دوام آن در افغانستان هدف باشد چیزی که برای ما پوشیده است.

واقعیت اینست که همه یی عوامل به گونه یی در انکشاف بُحران سهم دارند، گویا ماموریت همهٔ آنها، ایجاد، انکشاف و توسعه بُحران است.

حاصل این سیاست یعنی سیاست ایجاد بُحران شاید برای همسایه گان، امریکا و اروپا و بخشهای از عوامل داخلی سودمند باشد ولی برای مردم و کشور ما چیزی جز خونریزی، ویرانی و تباهی نیست.

اسکناسها اضافه گردید. در گذشته در نظام بانکداری افغانستان بانکهای تخصصی و تجارتی: (بانک انکشاف زراعتی، بانک صنعتی، بانک رهنی و تعمیراتی و پشتنی تجارتی بانک) در چوکات سکتور دولتی فعالیت مینمودند، با آنکه امکانات این بانکها محدود و بُنیه مالی آنها ضعیف بود اما خدمات قابل لمسی را برای مردم انجام داده اند. این بانکها به ارایه خدمات سکتوری بانکی می پرداختند و بسیاری از مشکلات کردیتی، اعتباری، ضمانتی و انتقال پولی را که در برابر انکشاف و توسعهٔ اقتصادی کشور قرار داشت حل می نمودند.

نظام بانکی کشور تا قبل از به وجود آمدن مرحلهٔ اول مجاهدین (۱۹۹۲) تا اندازه یی توانست فعالیتهایی را در گسترش مناسبات سرمایه داری انجام دهد و در روند تبدیل نیروی کار به کالا و تضعیف شیوهٔ تولید اقتصاد طبیعی و رهایی نسبی تعدادی از دهقانها از وابسته گی به ملاکین مؤثر تمام شود.

با این پیشینهٔ تاریخی فعالیتهای بانکی در کشور، دیده میشود که افغانستان سابقهٔ نسبتاً طولانی در بانکداری داشته و در این راستا تجربهٔ را سپری نموده است. برخلاف گفتار مقامات دولتی مبنی بر این که «نظام بانکداری افغانستان نوپا میباشد»، این نظام نه تنها نوپا نیست بل، نظام تجربه دیده و دارای سوابق خوب و بر خوردار از کادرهای با تجربه و ریزرفهای غیر قابل انکار است که بر پایهٔ آن تا حال در صورت موجودیت یک دولت مستقل و یک اداره کارآگاه و صادق میبایست به پیشرفتهای قابل لمس به نفع مردم و ترقی و انکشاف کشور نایل میگردید.

در حال حاضر (۱۷) بانک در چوکات سکتور خصوصی فعالیت دارند. به اساس گزارش بانک مرکزی افغانستان، میزان پس انداز و سپرده های مردم نزد افغانستان بانک، از (۶۰) میلیون دالر در سال (۲۰۰۲) به (۲،۸) میلیارد دالر افزایش یافته است و فعلاً بیشتر از (۵۰۰) تن کارمند بانکی مصروف کار در این عرصه میباشند. در گزارش سال (۱۳۸۸) خورشیدی ←

بانک مرکزی افغانستان، مجموع دارایی های بانکی بالغ به (۱۴۴،۹۸) میلیارد افغانی نشان داده شده است. مطابق آمار منتشر شدهٔ "دافغانستان بانک" بیش از (۲) میلیارد دالر درطرف چند سال اخیر در عرصهٔ بانکداری در کشور سرمایه گذاری گردیده است و هفده همین بانک در نوامبر (۲۰۰۹) مجوز فعالیت را اخذ نموده است.

باید اذهان نمود که در سالهای نخست اشغال کشور، نظام پولی و مالی افغانستان در برخی از عرصه ها یک فرآیند صعودی را طی کرد و با تأسیس چند بانک خصوصی، تقویت بانک مرکزی، تأمین روابط و مناسبات کاری با تعدادی از بانکهای جهانی و صندوق بین المللی پول، ایجاد رفوم پولی و فراهم آوری زمینه های لازم برای اعمار ساختمانهای اساسی به منظور گسترش فعالیتهای بانکی، نمایی از یک نظام مدرن بانکی را به نمایش گذاشت. ولی بنابر ترکیب سرشتی هیئت حاکمهٔ کشور، ناکارایی دولت و جا به جایی شبکه های مافیایی در رده های بالایی برخی از بانکها، نظام بانکی ارزشها و اهدافی را که اعلام نموده بود و بایست دنبال میکرد تعقیب نکرد و آرام آرام به سوی سیستم مافیایی حرکت کرد که با منافع ملی کشور به هیچ صورت مطابق نیست و در نهایت این سیستم نمیتواند در روند رشد، انکشاف، توسعه و بازسازی کشور نقش مؤثر داشته باشد.

از ارقام تادیهٔ قروض بانکهای خصوصی استنباط میگردد که فعالیتهای این بانکها تاکنون در جهت توسعه و انکشاف اقتصاد ملی کشور مفید نبوده، زیرا قرضه های داده شده در بخش صنعتی و تولیدی بسیار ناچیز است، بیشترین کریدهتها به دلیل سودآوری آن به بخش تجارتي اعطا میگردد، راهبرد مشخصی تاکنون برای فعالیتهای بانکهای خصوصی تدوین نگردیده، نظارت و کنترل دولتی بر فعالیت بانکی وجود ندارد. با تأسف حاکمان جدید دورهٔ اشغال در اولین اقدام خویش با برخورد تعصب آمیز و غیر منطقی، بانکهای تخصصی را که در سکتور دولتی فعالیت داشتند زیر شعار «خصوصی سازی» منحل کردند و تا کنون نتوانستند بدیل آن را ایجاد بدارند.

در حال حاضر آن چنانی که «انارشی کنترل شده» برکشور تحمیل گردیده، نظام بانکی نیز با انارشی بانکی مواجه می باشد. در شرایط کنونی زیر شعار «اقتصاد بازار آزاد!»، بانکهای کشور هر فعالیتی را که خودشان بخواهند و از آن سودهای کلان به دست آورند انجام میدهند، هیچ گونه طرزالعملی که منجر به نظارت مؤثر، کنترل، هدایت و سمت دهی بانکها در جهت سرمایه گذاری در اولویتهای اقتصادی کشور شود وجود ندارد. در نتیجهٔ عدم کنترل و نظارت مستقیم و مسؤولانهٔ بانک مرکزی بربانکها، فرار سرمایه و ثروتها از کشور ادامه دارد، بانکهای خصوصی در افغانستان تنها وظیفهٔ دریافت سود بلند را از طریق نقل و انتقال پول بدوش گرفته اند و بیشتر به دلالی و ربا خوری مصروف اند. پول مردم را با استفاده از تبلیغات عوامفریبانهٔ رسانه یی می بلعند و سپرده های آنها را به خارج انتقال میدهند. مصداق قول ما افتضاح شرم آور اخیر «کابل بانک» است. آنچه مبرهن است این که: سکتور بانکی موجود در افغانستان هیچ گونه کارایی موثر در زمینهٔ سرمایه گذاری و اعطای قرضه و اعتبار به بخشهای تولیدی کشور ندارد. شرایط پرداخت قروض برای مؤلدین بسیار سخت

است. نظارت بانک مرکزی در زمینهٔ دادن قرضه به بخشهای تولیدی و صنعتی وجود ندارد.

در نظام بانکی کنونی کشور تقریباً تمام بانکها وجوه قابل قرضه دادن را به صورت انحصاری برای یکعده از بنگاه های معین که مورد حمایت قشر بالایی و حاکم جامعه قرار دارند، محدود ساخته اند، بدین ترتیب تجار خورده پا، صاحبان صنایع کارخانه یی و خدمات، پیشه وران و کشاورزان و سایر اقشار نیازمند فرودست جامعه، ناگزیرند تا پول مورد نیاز خود را از منابع دیگر تأمین نمایند و معمولاً از قرض دهنده گان محلی و یا ربا خورانی که نرخهای بهرهٔ بالایی را مطالبه میکنند این پول را به دست می آورند. علاوه برآن، بانکهای موجود مطابق منافع خود شرایط قرضه را طوری تعیین نموده اند که برای تأسیس بنگاه های اقتصادی جدید و هم برای توسعه و گسترش بنگاه های سابق و تأمین مالی طرحهای تولیدی صنعتی و زراعتی مناسب نیست.

سیاستگذاران اقتصادی دولت خود آگاه اند که عدم اعطای قروض به ویژه قروض صنعتی و تولیدی توسط بانکها موجبات رکود و توقف رشد اقتصادی را میتواند فراهم نماید. نکته قابل توجه دیگر این است که، روزانه مبالغ هنگفتی از طرق بانکهای خصوصی مستقیماً و یا با تضمین و خدمات اعتباری آنها به صورت غیر افغانستان به گونه یی متهم به «پولشویی» اند. (پولشو یی یعنی مشروع جلوه دادن پولهایی که از راه های غیر قانونی و غیر مشروع به دست می آیند، با استفاده از روشهای که باعث پنهان شدن منشأ غیرقانونی آن پولها میشوند).

با آنکه در تمام کشورهای جهان پولشویی جرم محسوب میگردد ولی در کشورما نه تنها مبارزه با پولشویی از سوی مقامات مسؤول دولت صورت نمی گیرد، بل، این عمل به یک روش معمول تبدیل شده و اقدامی پذیرفته شده جهت افزایش سود بانکها تلقی میگردد. عواید ناشی از قاچاق مواد مخدر، منرالهای قیمتی و تزئینی، سلاح و مهمات جنگی، تقلبهای مالی، رشوه، دزدی و سایر اعمال غیر اخلاقی امروزه نسبت به هر نقطهٔ دیگر جهان در بانکهای کشور ما میتواند به سهولت به پولهای پاک، تمیز و مشروع تبدیل گردیده و منبع، محل انتقال و صاحبان واقعی این پولها پنهان و کتمان گردند.

فعالیتهای که طی آن معاملات و درآمدهای نا مشروع شکل کاملاً قانونی به خود میگیرند و از تعقیب مالی، عدلی و قضایی و مجازات قانونی رهایی می یابند در دایرهٔ سیستم مالی ـ بانکی کشور جریان دارد.

شیوه های تظهير پول سیاه و ناپاک، پیچیده و متنوع است. یکی از معمول ترین روشهای پول شویی در کشور این است که پولشویان، برای کاهش جلب توجه مجریان قانون، افکار عامه و مطبوعات، مقادیر زیاد پول نفده را به مقادیر کوچک تبدیل نموده و به طور مستقیم در چندین بانک و با چندین اسم سرمایه گذاری مینمایند و بعداً از این بانکها به منزلت ابزار با اطمینان در پولشویی استفاده مینمایند. از شیوه های دیگر تظهير پول، سرمایه گذاری مؤقت و به اصطلاح چند روزه در بنگاه های تولیدی، خدماتی و ایجاد سازمانها و بُنیادهای خیریهٔ قلابی است.

مارغه زرین

ژوند دلته ډېر بي خونده دى، د ى وايي چي مور بايد يو ستر هدف ولرو، هسي الوتل، د دي وړوكي سيمي په غرونو تاوېدل، لږ خوراك او اوږده - اوږده خوبونه هغه څه دي چي دى يي خپه كړى. دى وايي چي مور مرغان كېداى شي چي د مارغه زرین په نامه يو مشر ولرو، دى فكر كوي چي د مارغه زرین ليدل د ده له پاره يوه ستره نېكمرغي ده. دى وايي چي هغه يو خپلواکه، زړه وړ او په ښكلا مين مارغه دى چي له دي خايه ډېر ليري، د طبيعت په ښكلي غير كي له خپلو ملگرو او بچيانو سره اوسي او ډېر نيكمرغه مارغه يي بللى شو.

خوان مارغه خپلي خبرې لنډې كړي:

— اوس نو ده پرېكړه كړې چي له خپلو ډېرو ملگرو سره د رڼا د غره په لور او د مارغه زرین د موندلو په لټه له دي خايه لاړشي. په مياشتو - مياشتو والوزي او خپل ارمان پوره كړي. هر هغه څوك چي غواړي په دې ستر لېږد او اوږده سفر كي ملگري وي، خپل وزر دې وخوځوي.

يو څو كورنى كوټرې اونورې وړې مرغى سمدلاسه والوتي او هلته ليرې د غره په ډبرو كېناستي. دوى نه غوښتل چي په

از اين ديد پولشویی به عنوان يك جرم مالي، تأثير منفي برثبات، رشد و توسعهٔ اقتصادى کشور به جا گذاشته و ميگذارد. از جملهٔ اثرات منفي پولشویی ميتوان از تخریب و برهم زدن بازار مالي، فرار سرمايه از کشور و به تبع آن ورشكسته گي بخش خصوصى، بى ثباتي در روند نرخهای ارز و بهره، بى اعتمادى مردم به نظام بانكى و مالی کشور و تشديد فساد ادارى - اقتصادى نام برد. بايد در برابر آسيبهای ناشى از ورود پولهای ناپاک به بخش رسمى و قانونى تدابير معين قانونى و مالی اتخاذ گردد و سيستم مدرن نظارت و کنترل دولتي بر فعاليتهاى شبکه های بانكى و ساير نهادها و مؤسسات مالی و اعتبارى غير بانكى ايجاد و پيگيرى گردد.

به طور خلاصه در سيتم بانكى موجود کشور، **بانكهای خصوصى با بهره گيرى از سياست درهای باز و نبود نظارت دولت، صرف وسيلهٔ پولشویی و سپيد كردن پولهای به دست آمده از مواد مخدر، قاچاق اسلحه، اختلاس، غارتگريهای سازمان يافتهٔ اقتصادى و انتقال آن را به خارج کشور به عهده دارند** و تا کنون هيچ نوع نقش و تأثير سازندهٔ آن در روند سرمايه گذارى صنعتى و توليدى به چشم نمى خورد. بالا بودن نرخ بهرهٔ بانكى عملاً مانع رشد سرمايه گذارى گرديده است.

سياست جارى پولى دولت، فرار سرمايه از داخل را رسميت بخشيده و به سرمايه گذارى در سکتور صنعت ضربه وارد نموده است، ادارهٔ دولتي بنابر ماهيتى که دارد قادر نيست تا سياست اسعارى را با هدف ايجاد و تحکيم اقتصاد ملی، تدوين و عملى نمايد. اسعارى که از طرف کشورهاى جهان، نهادهاى بين المللى، مؤسسات مالی و بشرى جهان به نام کمک به بازسازى و توسعه به افغانستان سرازير مى شوند، بدون کدام بهره بردارى مؤثر اقتصادى، در بدل واردات کالاهاى مصرفى و اکثراً غيرضرورى و تجملی و يا در نتيجهٔ فعاليتهاى پولشویی خارج مى گردد. اين در حالى است که اعتماد به پول افغانى بنابر نبود امنيت، مصئونيت، ثبات اقتصادى - سياسى، عدم استقرار نظام معين اقتصادى و بى باورى به آيندهٔ کشور در بين مردم و منطقه به وجود نيامده است و در اثر داد و ستد به اسعار خارجى به ويژه دالر، يورو، کلدار پاکستانى و ريال ايرانى، پول افغانى به تدريج موقف تبادلۀ يى خود را در مارکيتهاى منطقه يى در مقابل اسعار خارجى از دست داده است.

در فرجام اين بحث بايد گفت: تجربهٔ اغلب کشورها نشان ميدهد که بدون ايجاد يك سيستم منظم و مدرن بانكى که در آن نظارت و کنترل مؤثر و متداوم دولت بر بانکهاى کشور تأمين گرديده باشد، نمیتوان گامهای اساسى را در امر توسعهٔ سرمايه گذارى و رشد و انکشاف اقتصادى - اجتماعى کشور و کاهش فساد ادارى - اقتصادى برداشت.

از اين ديد در اين مرحلهٔ انکشاف تکامل تاريخى کشور، ضرور است تا از تأسيس بانکهاى انکشافى، زراعتى، تعاونى و کريدى و ساير بانکهاى تخصصى که هدف آنها کمک به مؤلدان و پرداخت وامهاى کوچک کم ربع به زارعان، روستايها، پيشه وران و ديگر اقشار تهى دست جامعه باشد حمايت صورت گيرد و در جهت فراهم نمودن زمينه های عينى ايجاد چنين بانکها تلاش صورت گيرد و از امکان تاريخى که از اثر حمايت و حضور جامعهٔ جهانى در افغانستان ميسر گرديده است در امر تحقق اين هدف استفادهٔ مؤثر به عمل آيد.

احسان الله آرین زی

دې ښكلي دره كي خپل خور ژوند له لاسه ورکړي. يوې كوتري نورو ته وويل:

— مور يو له بل سره ښه نيكمرغه ژوند لرو .دانه شته، اوبه شته، د خوب ځايونه شته، دخلكو كورونو ته ورځو، الوتلاى شو، خالي لرو، بچيان زيروو؛ نور څه غواړو؟ دا مرغان ليونيان شوي دي چي په نيكمرغي پسي ليرو -ليرو ځايونو ته ځي او ډېري ستونزي گالي .وړي به شي، تړي به شي او له ښكارځنو سره به مخامخ شي...

د كوتري خبري كارغو واوريدې، د كارغيو ډله له اوله هم جلا ناسته وه او د مرغانو په ستره غونډه كي يي برخه نه وه اخيستي .يوه كارغه وويل:

— دا مرغان ليونيان شوي دي، ځانونه لږ غټ او زورور ورته ښكاري، اوس غټي- غټې خبري كوي. ژوند همدا دى چي مور يي لرو. بله خبره پكي نشته. هلته د مرغانو په ستره غونډه كي د تلونكي ډلي مشر چي گوربت بلل كيده نورو ته وويل:

— مور د رڼا او ښكلا د غره په لور الوځو .دا چي هغه څومره ليري دي زه هم سم نه پوهېږم ؛خو دومره مي اورېدلي دي چي د مياشتو مزل دى. له غرونو،

داگونو، ځنگلونو، سیندونو او... څخه به ډېر لیرې کبړي او بیا به مارغه زرین ویني!
 یو څو مرغانو د لارو په ستونزو خپگان بنکاره کړ او له ډلې څخه والوتل.
 گوربت وویل:

— هو ملگرو دا د نازولو سفر نه دی، دا د هوډیالیو سفر دی، هغه چې په هدف ایمان لري، ژوند ستر بولي، د ژوند ارمانونه ورته سپیڅلي بنکاري او یوازې په خورلو، څښلو، پریوتلو او لنډو- لنډو الوتو بسیا نه کوي، دا د هغو سفر دی چې د اوږدو مزونو مینه لري، په خپلواکۍ پسې گرځي، خپلواکۍ غواړي، د خپلواکۍ له لیلای سره مینه کوي او دعزت او برم مرگ غواړي.

گوربت له دې خبرو وروسته لږ وړاندې والوت او په نورو یې غږ وکړ چې تلونکي ډله دي په ده پسې لیکه شي.

کله چې په سوونو لوی او کوچني مرغان په گوربت پسې کتار شول، گوربت خپلو شااو خوا غرونو، پاسنیو واورو، لاندنیو شنو ورشوگانو، د درې د مینځ اوبو او خپلو ټولو دوستانو، همزولو او ملگرو ته په څیره وکتل، وزرونه یې وڅوځول او والوت. په ده پسې په سلگونو نور مرغان هم والوتل او یوه ستره ډله د رڼا او د بنکلا د افسانوي غره په لور والوتل چې مارغه زرین ومومي.

مرغان وایي چې د پسرلي یوه روځ عبث تېره شي، لکه ټول پسرلی چې له لاسه وتلی وي!

گوربت په پاڅېدو کې خپلو همزولو ته دا خبره وکړه او دوی ته یې د دې تگ له امله مبارکې وویلې، دوي یې زړور وبلل او هیله یې بنکاره کړه چې د رڼا او بنکلا غره ته به رسي او مارغه زرین به مومي!

د لمر وړانگې لور په لور خوري شوي وې چې د مرغانو ستره ډله له خپلې سیمې څخه تېره شوه. غرونه، کلي، کورونه او ورشوگانې یې شا ته پرېښودل. د ډېرو زرونه د مارغه زرین د لېدلو په مینه ډک وو، دوی هوا څېړوله او ورو- ورو پورته والوتل.

گوربت خپلو نژدې ملگرو ته ویل:

— مور د رڼا او بنکلا د غره په لور څو، دا ډېره اوږده لاره ده، ما اوریدلي چې د رڼا او بنکلا غر، ډېر جگ، ډېر پلن او ډېر اوږد دی او خورا ستر برم لري. مور به هله نیکمرغه یو چې هلته ورسېږو. په ژوند کې باید یو ستر هدف پروت وي، دی هدف ته رسیدنه ژوند دی. مور اوس له یوې وړې او تیاري سیمې څخه د لویوالي، پراخوالي، ستروالي، رڼا او بنکلا په لور څو!

په لومړي تمخای کې ځینې کوچني مرغان ستومان او زړه نازره بنکاریدل. گوربت دې ډلې ته لنډې خبرې وکړي:

— تاسو لا دغه سفر ته تیار نه یاست. ستاسو عمرونه او تجربې لا دومره نه ده چې د رڼا او بنکلا د غره او مارغه زرین د لېدلو په هڅه کې گډون وکړي. تاسو لا ډېر وخت لرئ، ځی او بېرته ستانه شئ. ما څو هملته هم غږ کړی و چې اوږد سفر ستر هوډ او کلکه اراده غواړي!

یوه ډله کوچني او یو څو غټ مرغان والوتل او بېرته د خپل ټا ټوبي په لور لاړل. په دې مینځ کې یوه مارغه نورو ته وویل:

— دا لیونتوب دی. خپل کور او کلي پرېږده، لوږه وگاله، تنده وگاله، ستریا وکاره، خوب مه کوه او سل نورې ستونزې ومنه چې زه مارغه زرین لتوم! مارغه زرین دی ورک شي او نوم یې دي ورک شي! ها خوا تلونکی ډله بیا والوته. لاندې په سلگونو کلي یو په بل پسې له سترگو الوڼیه کېدل او ډېر وروکې بنکاریدل. د گوربت ملگرو کلک هوډ کړی وو چې دا هرڅه به پرېږدي او د رڼا او بنکلا غره ته به ځي او هلته به د مرغانو خیالي پاچا مارغه زرین ویني. هغه چې ډېر زړور دی، لوږه الوتنه کوي، خپلواکه دی او نور هم خپلواکۍ ته وربولي!

یوه روځ وروسته دا ډله بیا د اوبو د یوې ښایسته چینې څنګ ته کوزه شوه چې یو څه وخورې او یو څه وڅښي. گوربت ولیدل چې د لارې یو څو انډیوالان بېرته گرځیدلي او یو څو نور ډېر ستومانه بنکاري. په تېره بیا ځینې ډېر تنکي او کوچني مرغان خو دومره ستومانه وو چې په سترگو کې د اوبنکو څاڅکي له ورايه بریښیدل.

گوربت دوی ته په څیره وکتل او وي ویل:

— گورئ ملگرو، دا لاره ډېره اوږده ده. ډېرې ستوماني په مخ کې دي. لوږې به وینئ، تندي به زغمئ، له داگونو سره به مخامخ کیږئ، ورپځي به راځي، توپانونه به الوزي، وربښونه او تودوخي به وي، یخني به مو ډاډه کړي. زه خو دا سترې مزل هرومرو وهم. ستاسي خوښه چې ملگرتیا کوئ که نه؟ ستونزمنې روځې شپې په مخکې دي هر هغه څوک چې نه غواړي لار شي په مخه یې ښه. هر هغه څوک چې ځان ستومانه ورته بنکاري بېرته دي

وگرځي. هر هغه څوک چې ډېرې ستونزې نه شي زغملی اوس دي لاره بېله کړي. زه په دې نه خپه کېږم.
 — اوس د بېرته تگ لار شته؛ خو یو څو روځي وروسته د بېرته گرځېدو امکان هم نشته او بیا به هرومرو په مخ څو!

کله چې میاشت نوې شوه او د مرغانو ډله دمه جوړه کړه، گوربت پاڅېد، خپله مېنوکه یې په سرو گلانو کې پاکه کړه او ملگرو ته یې وویل:

— زموږ ډله کمکۍ شوې ده، په تېره یوه میاشت کې ځینې تلونکي له ستریا، لوږې او تندي څخه مړه شول، ځینې د لمر تودوخي بې سیکه کړل او پاتي شول. ځینې د مزله سختیو وډار کړل او بېرته وگرځېدل. ځینې تنکي زلمیان وو او لا د خپلواکۍ په ستونزو نه پوهېدل

او خپلو هوسونو بېرته تگ ته وهڅول؛ خو ډېر لا تکره دي او تگ ته هوډمن بنکاري؛ نو راځئ چې سبا سهار د لمر په لور پورته شو او ډاډه شو چې د رڼا او بنکلا ښایسته غره ته ورسو، هغه غر چې ټوله رڼا ده، ټوله بنکلا ده، د ټولې نړۍ ښایسته پکې پروت دی، د لمر وړانگې تل ځلیدونکې وي او لنډه دا چې د سترو امیدونو او ارمانونو د رسېدو او ځلیدو تلپاتي ټاټوبی دی.

په شنه سهار کې د مرغانو ډله والوته. لږ پاس د لمر نوې وړانگې د دوی په رنگارنگو بڼکو ولگېدې، د ځینو مرغانو وزر د سمندر د کراروڅپو په شان ورو- ورو خوځیدل او خپل- خپل کسان یې د رڼا، لمر او زرینو وړانگو په لور پورته کول.

په لاره کې د کارغانو یوه ډله د وچو ونو په سپېرو څانگو ناسته وه. یوه کارغه چې د رڼا په لور د تلونکو مرغانو ډله ولیده وې ویل:

— سلام. .. ستري مه شئ. ډېر ستومانه بنکاري! پردي بنکاري او لکه چې له لیرې ځایه راغلي یئ. ډېره موده کبړي چې ښایسته مرغان مونه دي لیدلي!
 گوربت ځواب ورکړ:

— هو مور د لیرې ځایو پرډیسیان یو. ستومانه به بنکارو؛ خو هوډ مو ډېر پوخ دی. غواړو چې د رڼا او بنکلا غره ته ورسو، مارغه زرین وگورو او ځانونه د خپل واگ وټولو!

یوه کارغه ورته وویل:

— پخوا نورو هم دا خبرې کړې؛ خو مارغه زرین نشته او داسې غر هم نه دی لیدل شوی.

گوربت ځواب ورکړ:

— تر څو پورې چې رڼا ژوندی وي او د خلکو مینه پي راځي او ترڅو پورې چې بنکلا ستایل کېږي او د خپلواکۍ د ناوې سپینې جامې ښایسته بنکاري، د رڼا او بنکلا غر به هم هسکه غاړه ولاړ وي او مینان به ځانونه ورسوي.

گوربت دا وویل او پورته شو. شااوخوا وزري وغوړېدې او د مرغانو سیل هوا ډکه کړه.

په لاره کې گوربت خپلو ملگرو ته ویل:

— کله - کله داسې پېښېږي چې د لارې ستونزې ډېرې وي؛ خو هدف ډېر ستر دی. مور د رڼا په لور څو، بنکلا ستایو او وړانگې لتوو؛ نو وزري پراخه کړئ او هوډ پیاوړی و لرئ!

له دې ځایه وروسته لاندې هېڅ شین ټکی نه بنکارېده. ستر او پراخ داگونو په مخ کې وو او د لمر تودوخي بڼکې سوځولي. گوربت فکر کاوه. ځان او خپلو پچیانو ته ډوډۍ پیدا کېږي، خاله به هم تیاره وي، شا او خوا به داني هم پرته وي، هلته لیرې به وپاله هم بهیږي؛ خو دا ډېر واره ارمانونه دي. زه باید ستر- ستر ارمانونه وروزم، په دنیا کې د ننګیالیو همدا کار دی. په غونډیو به نه ایسارېږو، مور باید د جگو غرونو شهبازان شو!
 په بل دمه ځای کې ځینو مرغانو گوربت ته وویل:

— وگوره ځینې مرغان د خالي او خورو له پاره خغلي، خپل بچي روزي، ښه خوري او شه څښي. لکه چې دوی پوره خپلواکه دي!

گوربت ځواب ورکړ:

— دا منم چې ځینې داسې دي؛ خو ما یو وخت د یوه وروکي کب کیسه لوستې وه چې په یوه لویشت ځای کې تگ او راتگ خپه کړی و او غوښتل یې چې په وپاله کې ښکته پورته وگرځي، لویه نړۍ وویښي او د وپالي پای ومومي! وایي چې د وروکي کب مور، پلار، مشرانو او خپلوانو ډېر ورته وپلي و چې وپاله پای نه لري او نړۍ همغه ځایکی دی چې مور پکې اوسو؛ خو وروکي کب دا نه منله او ټول وجود یې دی ارمان په سر اخیستی و چې د وپالي پای ته لار شي او وگوري چې په نورو ځایونو کې څه خبرې دي؟

زه هم اوس غواړم چې هغه ځایکې پرېږدم چې زه پکې الوتم. هغه ټوله دنیا نه وه. هغه ځای نور د ما له پاره وروکي بنکارېده. تاسو هم دا خبره راسره ومنله... اوس به څو او د رڼا

او بنکلا غره ته به رسو او د مرغانو پاچا مارغه زرین به وینو.

داسې بنکارېده چې ځنې تلونکي د تگ نه وو او ځانونه یې بېرته ستندېو ته چمتو کول؛ خو گوربت پورته شو او په ملگرو یې د تگ غږ وکړ.

په سپېرو داگونو د الوتلو څومره روځ وه، مرغان د لوږې او تندي له لاسه ساتنکي شوي وو، ورځې ډېرې اوږدې او د لمر وړانگې سوزونکې وې.

د گوربت په سترگو کې ستوماني له ورايه بنکارېده او وزر یې پیکه شوی غونډې و. شا ته یې وکتل، د مرغانو شمېر ډېر کم شوی وو او په لاس شمارل کېدل.

میاشت بیا راپورته شوې وه چې مرغان شنو ځنگلو ته ورسېدل. له دې مخکې دوی د ورپځو له یوه ستر سمندر او ورښت سره مخامخ شوي وو؛ خو گوربت ورته وپلي و چې وزر گرندې کړي او له ورپځي پورته وڅېژئ! له دې ستر ازموینت څخه وروسته مرغان په ونو کې ښکته شول او د اوبو څنډې ته کېناستل. دوی لا ډېر وخت نه و تېر کړی چې گلانو خبرې پیل کړې:

- تاسي ښایسته؛ خو ستومانه مرغان چېرې ځئ؟

یوه مارغه ورته وویل:

- مور څو چې د رڼا او بنکلا غر وویږو او د مرغانو پاچا مرغه زرین ومومو. هغه مور ته سپیڅلی بنکاري، لکه چې ډېر باتور، زړور، ښایسته او لوی مارغه دی!

گلانو ورته وویل:

- مارغه زرین نه پېژنو؛ خو دا د رڼا او بنکلا غره مو اورېدلی دی، ډېر لیرې دی...

گوربت چې دا خبره واورېده په خپلو ملگرو یې غږ وکړ!

- چې داسې ده؛ نو ځنډ مه کوئ، ځئ چې وڅوځو.

او د مرغانو کمکۍ ډله پورته شوه.

روځې او شپې تلې او راتلې؛ خو د مرغانو کمکۍ ډلې لار وهله. کله په تودوخه وه او کله به ډېره یخني شوه؛ خو دا مرغان لا هم والوتل. کله به وړي او تېري وو او کله به یې لږ څه وموندل؛ خو دوی لا هم په مخ روان وو او د رڼا او بنکلا د غره کیسې یې کولې، د هغه غره چې تیاره نه پېژني او ټول وړانگې - وړانگې دی او څنګ ته یې د مرغانو پاچا مارغه زرین الوځي!

مارغان چې اوس نو د گوتو په شمار پاتي وو، له ډېرو مزلو وروسته د رڼا او بنکلا هسک پرتمین او ښایسته غره ته نژدې شول. ډېر خوشاله شول او هڅه یې وکړه چې د کیناستو له پاره یو سم ځای ومومي.

لاندې گوربت خپلو انډیوالانو ته وویل:

- د رڼا او بنکلا غره ته په خیر راغلی، ستري مه شئ، په هوډ مو برکت! اوس نو راځئ چې دمه وکړو او مارغه زرین ته ورشو.

مرغان یوه اونۍ دغره په شا او خوا والوتل، ډېر څه یې ولیدل؛ خو په مارغه زرین یې سترگې ونه لگېدې. مارغه زرین نه و.

ناځاپه گوربت ته یو فکر پیدا شو او خپلو ملگرو ته یې وویل:

- دا مارغه زرین څوک دی؟ څه شی دی؟ څه کولای شي چې مور یې نه شو کولای؟ د کوم ستر ارمان له پاره چې مور را پاڅیدلي وو، د کوم فکر له پاره چې مور هوسېدو، د کوم نه کېدونکي کار له پاره چې مور مني راوغښتلې، څومره مزونونه چې مور ووهل، څومره لوږې، تندي، تودوخي او یخني چې مور ولېدې؛ څومره قرباني چې مور ورکړې؛ نو دا مارغه زرین څوک دی چې مور نه یاستو!

او چیغې یې کړې:

- ملگرو همدا مور یاستو. زه خپله مارغه زرین یم. بل مارغه زرین نشته، تاسو خپله یاستئ. تاسو په اتلانو واوښتئ، څوک چې خپل ارمان ته ورسې، هغه هم ستر ارمان ته لکه مور چې درلود، دا اتلنوب دی. دا ومنئ چې بل مارغه زرین نشته مور خپله یاستو. زموږ دې مبارک وي! زما دې مبارک وي!

او بیا یې خپلو ملگرو ته وویل

- ښه دمه وکړئ، په غره کې ډېر وگرځئ او خپل وزر له وړانگو ډک کړي او ځئ چې نورو ته د رڼا اوښکلا د غره د وړانگو او د مارغه زرین د زیریدو زیری ورسو!

تل ستا خدمت ته یم ولاړ په ټینگه ملا وطنه زما لیلی وطنه
 په هر وی کارکي لتومیه ستا رضا وطنه زما لیلی وطنه
 وطنه ته می مشال زده دي پتنک یم لیوال
 په سولو نه یمه ټال لرمه تل دغه خیال
 تل ستا دمینی اورکي خوښ یمه جلیبا وطنه زما لیلی وطنه

الکس – کالینیکوس

مترجم: ناهید

تلاش برای برقراری جهانِ دیگر

جُنُبش منتقد جهانی سازی نیولیبرالی، مبارزات خود را بر محور چهار اصل اساسی سازماندهی کرده است:

۱. عدالت اجتماعی،
 ۲. بهره برداری مؤثر و سودمند از ذخایر جهان،
 ۳. پایداری اقتصادی،
 ۴. دموکراسی،
- عدالت اجتماعی در دل خود سه مشخصه مهم را دارد:
- الف. برابری،
- ب. همبسته گی،
- پ. آزادی،

عدالت اجتماعی به این مفهوم است که: تمامی انسانهای کره خاکی باید از تمامی ذخایر و ثروتهای طبیعی بهره ور شوند به طوری که انسانها در سایه این نعمات همه گانی بتوانند آن طور که می خواهند، راحت زندگی کنند.

بهره برداری سودمند و مؤثر باعث می شود که ذخایر طبیعی و ثروتهای اجتماعی حفظ شوند. از این رو، بهره وری یک جانبه و استثمارگرانه از ذخایر طبیعی و منابع ثروتهای اجتماعی برای منافع اقلیتی از انسانها، باعث گسترش فقر و از بین رفتن حقوق انسانی شهروندان جهان خواهد شد.

پایداری اقتصادی کمک می کند که ثروتهای اجتماعی و تمامی ارزشها و اشکال زندگی مرفه در دسترس تمامی نسلهای کرهٔ خاکی قرار بگیرد و برای آینده گان حفظ شود. در سایه این پایه داری اقتصادی، آموزش، بهداشت، محیط زیست سالم و ... برای همه گان فراهم خواهد شد.

مرکزی ترین خواست جُنُبش منتقد جهانی سازی نیولیبرالی، برقراری دموکراسی پایه یی است. دموکراسیی که در مقابل دیکتاتوری بازارهای مالی قد علم می نماید. دموکراسی مورد قبول جُنُبش اجتماعی بدیل جهانی سازی بر پایه اشکال رادیکالی چون حق تعیین سرنوشت و خود گردانی و خودسازمان یایی است.

حال، سیستم سرمایه داری تا آن جا که امکان داشته و دارد این اصول را پایمال و منافع عموم را خدشه دار کرده است. زیرا که بُنیانهای اعتقادی سیستم سرمایه داری بر محور رقابت آزاد و دغل بازی و استثمار و غارت ذخایر طبیعی و دسترنج نیروی کار مزدبگیران بنا شده است.

سرمایه داری در سر راه خود همبسته گی را منهدم کرده است و آزادی را در هاله یی از دروغ و تزویر محاصره می کند و برای رسیدن به منافع بیشتر و تقسیم غیرعادلانه ثروتهای طبیعی به نفع ثروتمندان تلاش می کند. آزادی برای این سیستم، آزادی در از بین بردن حصارها و موانع پیش پای سرمایه و شریانهای مالی و جابه جایی سرمایه است.

سیستم سرمایه داری، در واقع، باعث تقسیم غیرعادلانه و سیستماتیک ذخایر مالی و طبیعی شده و با نام «دفاع از ملتها» بخش مهمی از این ذخایر را به نابودی کشانده است و شریانهای اقتصادی زندگی انسانها را در اختیار کنسرنهای بزرگ قرار داده و به دنبال آن قدرت سیاسی و اقتصادی هم در دستهای دولتها و کنسرنها قرار گرفته است. این سیستم کور، تا به آنجا پیش می رود که در اثر سیستم منهدم کننده اش، محیط زیست و زندگی بر روی کرهٔ خاکی دچار تهدید جدی می شود.

مسلماً جُنُبش کنونی دچار ضعفِ بزرگ است. بدین صورت که تا کنون مؤفق نشده است در مقابل این واقعیتها به طور کافی قد علم کند و تنها به نقد و انتقاد نیولیبرالیسم پرداخته و خود را بر روی خواستههای مشخصی متمرکز کرده است. البته تمرکز بر روی خواستههای مشخص باعث شده است تا جُنُبشی عظیم در سطح جهان شکل گیرد و چون سیل به راه افتد. اما اکنون دیگر، این جُنُبش بعد از اتفاقها و بحثهای فراوان سالهای گذشته از پخته گی لازم برخوردار است که بتواند در بارهٔ بدیلهای سرمایه داری بحث، گفت و گو و چاره اندیشی نماید.

یکی از دلایل مهمی که چرا چاره اندیشی درباره بدیلهای سرمایه داری چنین محتاطانه پیش می رود، این است که تحت نام سوسیالیسم، شکستهایی در جهان رُخ داده است. بدین مفهوم که بعد از فرو پاشی شوروی بحث در باره سوسیالیسم و چاره جویی در باره بدیلهای مدرن سرمایه داری دچار وقفه شده و گاهی زیر سرپوش قرار گرفت.

حال، این سوال باقی می ماند که آیا تصورهای موجود از سوسیالیسم می تواند به شکلی رادیکال با آنچه که در اتحاد شوروی و بلوک شرق تحت نام سوسیالیسم اتفاق افتاد، مرزبندی کند؟ به این مرزبندی مسلماً چین، کره شمالی و کوبا هم شامل می شود.

ابتدا باید گفت که سوسیالیسم به مفهوم گسترش رادیکال دموکراسی است. به این مفهوم که روند اقتصادی از همان بُنیانهای دموکراسی برخوردار است و زندگی سیاسی به مفهوم رفتن به عمق دموکراسی است؛ دموکراسیی که از طریق تنها انتخابات و رأی برقرار می شود همواره قابل خریداری است و بین دو قشر در حرکت است. قشری که پول دارد، همواره موفق است. صاحبان کنسرنهای ثروتمند مالی از این طریق، سیاستمداران را تعیین می کنند و با قدرت پول، تمامی حقوق انتخاب کردن و انتخاب شدن را در اختیار خود قرار می دهند.

در حالی که دموکراسی پایه یی از سوی همان کسانی به اجرا در می آید که خود قربانی این سیستم و شرایط موجود هستند. به زبان ساده تر، در این نوع دموکراسی، سازماندهی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه توسط سازنده گان آن اجتماع و تشکیل دولتی از سوی همان سازنده گان جامعه، یعنی مزدبگیران زن و مرد از طریق شورا های محلی منطقه یی و کشوری و سازماندهی مستقل اجتماعی صورت می گیرد.

برای این که چنین دموکراسیی عمل کند، همه احتیاج به آزادی از برخورداری از اطلاعات و امکانات دارند و باید همه گان در بحثهای علنی و عمومی شرکت داشته باشند. خوشبختانه تکنولوژی مدرن این امر را بسیار ساده کرده است. از سوی دیگر، متأسفانه در حال حاضر، افکار عمومی جهان توسط رسانه های وابسته به کنسرنهای سرمایه داری تحت کنترل و حکومت قرار دارند.

از جنبه اقتصادی، برای این دموکراسی اجتماعی شدن ابزار تولید و همچنین برای رابطه متقابل بین بدنه جامعه، احتیاج به ساختاری جدا از آنچه که حکومت می کند، داریم که مسلماً به این روند یک سیستم دموکراتیک برنامه ریزی و نقشه کشی برای تصمیمهای محلی و منطقه یی در باره تقسیم ذخایر وابسته است و بالاخر تقسیم درآمد ها تا آنجا که امکان دارد باید بر مبنای «در نظر گرفتن توانایهای فردی و علایق و خواسته ها و نیازهای هر انسانی» باشد. ذخایر معدنی و کارخانه ها طبیعتاً جزو ثروتهای اجتماعی هستند. اما نیروی کار کارگران از این قاعده برخوردار نیست. به این مفهوم که هر انسانی آزاد است شغلش را خود انتخاب کند و هر زمان که تشخیص داد آن را تغییر دهد یعنی؛ «آزادی فردی در انتخاب شغل». البته سرمایه داری همواره این وعده ها را در حرف داده ، ولی در عمل هیچگاه به آن عمل نکرده است.

به اعتقاد من، تمامی ارزشهایی که جُنُبش بدیل جهانی سازی برای یک جامعه سوسیالیسم از آن نام می برد و برای آن مبارزه می کند، واقعی و درست است. کسانی که کنترل بر ابزار تولید را با هم در دست می گیرند، هیچگاه اجازه نخواهند داد که حقوقشان پایمال شود و در سوسیالیسم پایه یی از حقوق و آزادی برابر برخوردار خواهند بود و دیگر اجبار نخواهند داشت تحت شرایط استثماربار، خود را به پای سرمایه داری بیفکنند و دیگر، هرگز شریانهای زندگی و کار آنها به سیستم سرمایه داری وابسته نخواهد بود. سیستمی که هر روز بیش از قبل با سوء استفاده و کشتار و گذشتن از توانایها و از بین بردن شانس بهتر برای زندگی بهتر انسانها به تولد بازارهای مالی بیشتر، کمک کرده و می نماید.

اگر تمامی این انسانها خود بر زندگی خود و اجتماع شان حکومت کنند مطمئناً همه خواهند توانست به طور یکسان از مزایای اجتماعی و ثروتهای اجتماعی و عمومی بهره مند شوند.

سوسیالیسم به عنوان یک سیستم اقتصادی سیاسی به مفهوم شکل پیشرفته از دموکراسی است. دموکراسی که سرمایه داری با آن هیچگونه همخوانی ندارد و هرگز سخنی از آن به میان نمی آورد. دموکراسی یی که باعث می شود به بازارهای مالی پایانی داده شود و بدین طریق، برای اولین بار برای تمامی انسانها این امکان فراهم شود تا متحد و مشترک زندگی شرافتمندانهٔ را به پیش ببرد و محیط زیستی قابل زندگی را دوباره از نو به وجود آورند و در مقابل نابودی محیط زیست مبارزه و تلاش کنند تا نسلهای آینده هم بتوانند از نعمات زندگی در روی کره زمین برخوردار باشند.

خسرو گُلَسرخِی

اورِیانا عاشقِ توست!

من هم عاشق اورِیانا هستم و عاشقِ زنده گی ...

چرا نمی گذارند که تو با عشقت تنها باشی

و زمین خانه و مزرعه ات را سر کشی کنی

آن طور که خودت میخواهی، آن طور که دوست میداری

شخمش بزنی، بذر بیفشانی، دَرُو اش کنی ...

من بزرگری را می شناختم که هفتاد سال تمام زنده گی کرد

و هفتاد هزار بار زمینش را با گاو آهن شُخم زد

هفت صد هفتاد من بذر پاشید

ولی فقط فقط هفت من نانِ کَپَک زَدَه در سفره داشت ...

مصطفی باد کوبه یی

بهاران میرسد

خزان گلخانه را تسخیر کرده ست

گل وگلبوچه را تحقیر کرده ست

به جای شاخه های یاس و شببو

نهال یأس را تکثیر کرده ست

گمانم باغبان را مرده پنداشت

زیس پژمرده گل تصویر کرده ست

خزان را چرخ گردون بال و پر داد

مگو کان باغبان تقصیر کرده ست

چو حق را حق خود پنداشت درباغ

تبر را تیغ حق تفسیر کرده ست

خزان بانسل گل زانرو درافتاد

که مفتی لاله را تکفیر کرده ست

چنان از خواری گل با چمن گفت

که جای خار وگل تغییر کرده ست

ولی غافل که آیات طراوت

خدا بر برگ گل تحریر کرده ست

بهاران میرسد از راه یاران

اگرچه اندکی تأخیر کرده ست

راه آینده

زیر نظر گروه نویسنده گان :

صدیق الله توحیدی، سنجر سهیل، سیف الدین سیحون،

سید نجیب الله احمدی، سید جواد دروازیان، عباس

خروشان، مجاور احمد زیار، ببرک ارغند، احمد ضیاء صدیقی

سپهر.

مدیر مسؤول: دستگیر هژبر

آدرس برقی:

rah.ayenda@gmail.com

سکر تر مسؤول: عصمت نایبخیل

آدرس برقی:

asmat_n@hotmail.com

آدرس پُستی: کارته پروان، سینما بهارستان، مقابل نماینده

گی عزیزی بانک

قیمت یک شماره: ۵ افغانی

اشتراک سالانه: در داخل کشور مبلغ (۱۰۰) افغانی و در خارج

از کشور مبلغ (۶۰) دالر

شماره گان ۱۰۰۰

شمارهٔ تماس: ۰۰۹۳۷۰۰۲۸۵۸۵۵